

عنوان کتب و مضامین خلاصه

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی من فیہ السلام
و السلام علی من تبعه باحسان و علی آله و سلم
و علی من تبعه باحسان و علی من تبعه باحسان



و کتاب التوحید و کتاب التوحید
و کتاب التوحید و کتاب التوحید
و کتاب التوحید و کتاب التوحید

کتاب التوحید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3405

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت نیروان نگارش نعت و ارشاد و جهان الملیت اقرار و موافق آن مولانا
منطبع انومان افغان فلان سمو المکان باو که از دیر باز بعض اجاب دوستان ازین نامه نگار اول من احوال
محمد یوسف علی ایاکاحمد سندیل اصل گوپاموی مولد لکنوی موطن مستدعی آن بود که کتابی در علم
سوانح و محتوی جمیع مسائل و تفصیل اختلافات جماعه اهل سنت و جماعه و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف
جامعه باز میباشند تا آنکه انجمن الاحوال اصدق الاحادیث که مشربین باشد که نشأت خاطر و پریشانی باطنی نظام از اجزاء
حکیم الامم علی رفاه الله العالی معراج مقصده الخفی و مطلبه کمالی ازین کار معذورم نه نشسته بر آنم و ششند
وای بیایانی کافی بر نظم الفرائض منقوله جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اغنی المر
موقوفی جمعی که در این ساکن استندی اغرقه اند فی سحر الرحمة و الغفران شمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن
اختلاف فرقهین با مقدار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سر اجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث از
از فرائض کتاب است و دست بهم داده بود که بدست بر دو موکلان اجل نقد حیالش بنسراج فدا رفت و نظم
من بیض الناس منسبت بنجامه قرطاس دوم و آنچه در محفل این فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود و بصیرت کاغذ
بر اصل نظم و تکالیف اثر به قدره ضامه کثیر اللفظ و آخر دوم جو با سرخ ایمنه ختم مخوم و آنرا بهر جناب فضائل
شخصه حضرت فاضل آج چشم و چراغ و دودمان سیادت فی دماغ خاندان ریاست جائز که آلات بی نوع انسا
نفاق خارج از حیطه شرح و بیان تعلیم قیام مملکت حیدر باو ناظم نظام سلطنت امین البلاء و دستور آصف انشا فی
محمدا الملک شجاع الله له میر تراب علیخان صاحب دریا لار جنگ اید الله البسرة باو امته و الله العا
لی لا یح و البیالی که دانسته است یک کاشتر بران زمین قبول به نور بخش بر دیده مامو

ه از حضرت ختم المرسلین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم به جبین ما نورست که تعلموا الفکر الفی و
الناس فانما نصف العلم کما انتم من این علم از واجبات است و فی الفکر علم است که از ان مصرف تر که نیست و البته
این را علم موارث نیز گویند و موارث یعنی میراث است یعنی حق که منتقل شود از میت به دیگری و فی الفکر
مصرف است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت براساس و ریشه معین گشته و منصوص
تر که میت است بوجه صرف در معارفش و غرض از ان عصمت از خطا و تقسیم تر که است خدا انما اشرع
فی شرح الکتاب و الله الموفق للعاب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
بسم خدا که گوید بی شرک بی عبت که نقشبند طراز کون مکان به چهره پر و از یکد و جهان به
من بند و چهره پر و از معنی نقاش و مصورست و طراز بسم طای محله معنی نقاش و نگار
نما وجود و نامعدوم عقل از فهم کلام و محروم به خرد و گفته خج اهل خسر و به خطی از فهم ذات او نبود
یعنی محبت و ارادت هم به غیر او نیست مالا که علم به نعمت صلوات خدای عزوجل به بر سبب محمد مرسل
است نبی بسوی تحفه اضافت مبدل منه سوختی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محبت است لکن حقیقت صفت
است سزیده کائنات و سرورین به سر بفرشته اشیا انما ان زمین به زبده به فهم زای جمیع معنی فطاه قیصر فخر کسی
یعنی مطیع و متقا و او شد نیست به شرف گوهر وجود و به نقاش اسما در انمو قبا و به با و هر و به با سبب
یعنی ظهور است به خوشترین اعمال بود و به شش به واجب به الا تشال الحاکمش به رحمت حق که
به پایش به با و اتم برآل و یارانش به مناجات جعفر از جرم خود و پشیمانم به آتش حشر ترسیدم به عالم
در جهان کسی بود و به عبارت از بقیاری ستای از حشر است این که چه از گناه تهنیت نور زیدم به بقیاریم به
تا بس جرمها دارم به نظر خود به پشت پا دارم به نظر به پشت پا و شش کنایه از شرمندگیست که شرمند به شرم
نیکند به شرم و گریه و در دل شبها به شرم و میل اشک یار بهای به شرم و روز و شب عاگردن به انصاف خدا کرد
زیر اشعار به ای مصاحبت ملازم است ای شرم مصاحب ملازم گریه و شرم ملازم میل اشک ملازم
یارب و شرم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا کردن سست است
بجای من نظری به ده باه و فغان من اشری به ایچه خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در راه و
تسا من اشری بخش که خرم کنان مرا سوخته بر باد و بهر به خرد تو را پناه می نیست به بهر یک تو بی رخ
به بهت نای لطف به شاری به آمده بر درت گندگاری به شرم زار اینها یعنی بسیار به یا و کوز اند است و
النگاری تنگ نیست بهر تحقیر به ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش از لطف خویش مران به
من مصرف مال متروک به هر که میر و بعین بالمش اگر به حق غیر نیست مال و کز اول این حق دان

تجان صوت الکرول

[illegible]

بالاتفاق و در سبب اختلاف است و باقی اقسام بالغ نیستند و هم قیاسی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند کتاب پدر و ام و دیگرین بعد از آنکه خرد شود و بالغ شود و بعضی بعضی نزد نام
ایه حقیقه رحمه الله و حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین سنت نزد امامیه هم اختلاف بین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث نمیشود و نزد امامیه سلام از کافر و ارث میشود و در عکس و بلتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث نمیشود و بر عکس نزد اهل سنت در فرق اسلام
با وجود اختلاف اندامی با هم توارث متفق است و امامیه خروج و قهص غلور از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبه الاوثان و در زمان اعتبار این موانع گفته مذکور اختلاف
است با اهل سنت و وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترک اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترک قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارثت دارد آزاد
گردید یا کافر گریه و ارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چنانچه
اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلاما و کفرا
چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثلا کافر که در دار الحرب است و ذمی از اقربایش و دار الاسلام
است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم اختلاف ذمی دارد چنانچه مسلمان و ذمی که اگر چه بر دو
در دار الاسلام اند لکن حکم هر یک مختلف است که مسلمان در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب
تواند نمود و همیشه مقیم در دار الاسلام تواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارد در حق کفار مانع ارث است
نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی و ارباب عدل اگر چه در لشکر و ملکات اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث
تواند شد و نزد شافیه امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ایهام و فوت موت است
چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند بمیزد و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریای غرق شود
یا در آتشی بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان همه او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمة
این مانی پنجم را نظم کرده و هر که در اکثر کتب این فن بر آنست میمان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد گنجد
و در این کتاب منعقد شده که در ترتیب ارث از نزدیکترین و غریب یعنی مستحق میراث و در وقت ارث
نظمیم و تاخیر که در اشعار آئینده مذکور میشوند سه اول اهل فرض و بعد از آن ذمسی از ذمی و بعد از آن
یعنی از شرکاء نیست بعد تقدیم ذمی علی الارث و اول اهل فرض از ذمی و بعد از آن ذمسی از ذمی و بعد از آن
بعضی عظامی هر سوم است و در اسلام از بین سهم مقدس است و اهل فرض کسانی که از ورثه هستند که برای آنها

[illegible]

سیمی معین از سهام سه که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است کتاب و سنت و اجماع است
ثابت شده باشد و عصبه و رقت بمعنی بی و معنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
که هر چه از اهل فرض باقی ماند جمله شریعی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام باید و علمای امامیه عصبه را
از سهام بارت شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانسته و عصبه نسبی و ذورحم هر دو را اهل ارث
و ذورحم میگنند و نزدشان درین بفرق سبب ارث دو گونه است سبب و دران داخل اند اصول
و فروع میباشد فروع اصول و فروع فروع و دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و اولاد نسبی بعد از آنکه
نام او به گشت مولی العقاقه ای خوشتر یعنی بعد عصبیات نسبی در نسبه عصبه نسبی است و آن عبارت از مولی العقاقه است
که متعلق بکسرتا باشد یعنی آزاد کننده و مرد باشد از آن و در صورت فقر از آن عصبه نسبی و ارث شرک مستحق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العقاقه نسبی بارت نیست نه عصبیات ذکور و پس از آن
ردیفه و فرض از نسب میدانند لفظ پس از آن در فروع اولی است متعلق بعصبیات ذکور باشد متعلق ب
تاظم رحم اند همین یک لفظ نیز اگر در کافی شمرده بگویند و در صورت نبودن مولی العقاقه بعصبیات نسبه
ذکور مولی العقاقه بعصبیات نسبه انشاء و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العقاقه را درین
نسبه نیست و مختار امامیه هم همین است لیکن فرقی نیست که نزد ایشان بصورت انوشت آزاد کننده
ولای او بر برادران و اجار و اعماش و اولاد انما متعلق میشود و دیگران نمیرسد و اگر عصبیات ذکور مولی العقاقه
هم بعد دم باشند پس تر که نسبت را بذوی الفروض نسبت میدهد و در نمایند و بر ذوی الفروض و بر
نسبه نسبی و در وجه رد نسبت و چون نزد امامیه اهل محلیت نسبی عصبه باشند یا ذوالرحم مقدم اند
بر مولی الموالات و ذورحم از ذوی الارحام خواهد بود و در ذورحم به نسبت تقدم و در نسبه نسبی متعلق علیه
این قوم است و در ذورحم و اختلاف کرده اند و مختار هم در ذورحم است سه ذورحم است بعد از آن مولی
از موالات تر و در ذورحم و انما نسبی اگر کسی از عصبیات و اهل فرض سواي احد از همین نباشد ذورحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی است که با میت قرابت دارند لیکن عصبه اهل فرض نیستند و
نزد امامیه نهاده اند و در اقربا بر وارثان نسبی تقدم دارند و در ذورحم تقدم ذوی الارحام مولی الموالات
وارث است و عقده موالات عبارت است از اینکه شخصی بمول النسب الگویی گوید که تو مولای من هستی
اگر حیاتی از من سبب نزد محفل غرامت آن باشی بعد از من مالی را بگیرم و آنس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده بمول النسب یا ذورحم یا ذوی الفروض یا ذورحم یا ذورحم یا ذورحم
مولی الموالات است و در ذورحم و دیگر بر مولی الموالات تقدم و هر واحد آخر را وارث تواند شد

و نزد امام ششمی ولای المولات را اعتباری نیست و مذمب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است و علمای ایشان
این ولای را بولای ضحان جریده تعبیر میکنند سه بعد از اینها مقرر ایجاب می نماید بالنسب بر دیگر این عنوان که دیگر
شود و نیزین قراره نسبت ثابت و مقرای یار و مرد بر قول خویش هم ظاهر نشود و اگر کذب ای یا میرزا
یعنی بعد مولى المولات مقرر بالنسب علی الغیر و ارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده بر او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرر بآن غیر ثابت نشود و مقرای اقرار کنند و برین اقرار خود و بر مقرر
او ظاهر نشود یعنی کسی که اقرار کننده را کذب ننمود و پوشیده نماند که مقرر به شرط و شرط اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد بر خود و مثلاً شخصی مجهول النسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
نسبش بر پدر یا بر خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این بر من است نسبش با اقرار مقرر ثابت خواهد
و داخل ورنه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر بغير ثابت نشود مثلاً برین اقرارش با عم
تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرارش نسب ثابت شود وی وارث باشد و ارث شرعی خواهد شد سوم آنکه مقرر اقرار خود
بمیر و چه اگر از اقرار بر کرده و در ارثش نوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقرر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر کرده که بتامیل در وجه و ارث مقرر باین شرط
توان رسید و مقرر باین شرط را از ان وارثانست که مقرر به او عای قرارش بخود مستحق مال
خودش گردانیده و نزد او شش عشریه بعد ولای ضحان جریده یعنی ولای المولات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن واری تمام تر که میت با امام مطاع باشد و یا غیره
و در صورت بودن تنه از وجه از زمره ورنه بعد از انی بخش باقی مال با امام زمان میرسد و غیر نقد و غیره
امام اختلاف است که برای امام امامت دارند یا بر مقرر اقرار کنند پس ادای و وصیتی است که آن
بزیاده شد از ثلث ایسکان یعنی بعد از ان مال مشرک یا ادای و وصیتی که زائد بر ثلث مال
بر دارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجزای وصیت زائد بر ثلث شرک مقدم بر ارث امام
است سه بعد از اینها بنده به بیت المال مال مشرک ای فخته خصمال به بیت المال انفس حکام
عادل جاس مقرر میکردند تا مال لاوارثه را آنجا خیره نمید و قریع حوائج محتاجان از ان نمایند
و نزد امامیه چون خاتم مراتب ارث و لا اله الا الله است به بیت المال سلطانین را از مال مشرک و نسبی
نیست و بر بیتان ورنه نسبیه که اهل فرض و عصبه و قریع حوائج محتاجان از ان نمایند
سه قسم وارثان دان به عصبه و قریع حوائج محتاجان از ان نمایند و ارثان قریع حوائج محتاجان از ان نمایند
قسم یک اهل فرض و دم عصبات معلوم و در جمیع حالات اینها بر سه قسم می کنند وی که بر

مجلس

مجلس

ثلث حق و نیست تمام خاله چینی هم خاله علامه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض میسرند و هم خاله اخیا فیه که اعمام بر
 دوی تنها یک ثلث با خال و خاله غیر اخیا فیه بغلام و حدت سدس ثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث معین کردن
 و این هر چهار از طبقه ثالثه اند از و همند وجه که با هر طبقه وارثه است با ولد پست ثمن و بدو ثمن بر پنج فرضیه است
 و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبت و بی خواهد شد پس نزد ایشان حدین پدری و بنت الابن از این فرض
 نیستند که براسه اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربان است و سهمها هم است
 فرض خالص سدس دی بر پدر و ابن یا ابن ابن است اگر چه صریح اخیر فالی از سهم نیست پس تفسیر درین شعر
 چنین مناسبت است سه فرض خالص سدس رسیده پدر و بنت الابن و ابن ابن اگر چه یعنی پدر را سه حال
 اول فرض محض که سدس است بوسی میرسد سو آن چیزی دیگر با و میرسد و این در صورتیست که پدر را پدر است
 یا پسر یا او آن بفعل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با سطلق اولادیت است ذکر باشد یا اناث عالی
 یا سافل و دوم عصوبت محضه چنانچه میگویی سه غیر تعصیب حق دیگر نیست و ولد این هم ولد گرفت یعنی در صورتیکه
 اولادیت اولاد پسریت نباشد بر عصبه میشود که آنچه از این فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اناث عشره نصوبت سدس
 بفرض و باقی بر و خواهد گرفت شوم فرض عصوبت بر دوسه فرض تعصیب حق و هر دو است یا بنت این
 اگر با و است یعنی اگر با پدر نیست و دختر او دختر پسر است باشد و در صورت فرض عصوبت هر دو پدر است
 با و دختر پسریت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند عصوبت و نزد علمای امامیه در صورتیست که سوم باقی مترکه است
 نیست یا بنت الابن رو خواهد کرد و تعصیب این حکم بدست و بنت الابن نیست بلکه بنتا بدست هم نزد ایشان
 درین حکم مشارکت دارد و سه سهم چون پدر و ان نصیب صحیح و یک سهم پنج جاست فرق
 صحیح است و در سه فاسد است و بیست حصه بدست زیادت یک حالت پس چهار چهار حال
 شد سیکه آنکه اگر ابن یا ابن الابن با و باشد سدس بفرضیت بمالعه خواهد یافت و دوم اگر اولاد
 نباشد عصبه خواهد کرد و چه شوم یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق و نباشد لکن در پنج جا
 است که در نسب بشیوی میت پدر است و خلی و مشتبه باشد مثل اب لاب و اب اب اب اب و هر
 یک یا خلی ام میت پیوسته آن جد فاسد است چنانچه اب لام و اب ام لام و اب ام لام و آن
 مقام اختلاف جد با اب که شتر شش بر با بود محول نموده یک آنکه در سه سهم ام خواهد کرد که پدر را
 با و دوست و پدر نا جیب و نیست یا اتفاق فرقی حق و می آنکه در سه سهم ما و در دو خواهد شد که با و را

یا البویه با وجود ام محموب میشود یعنی مادر حاجب جدات هر هم است و در نزد سبب ایه اثنا عشریه جد از اهل فرض
 نیست و از نقش بقرب است و اولین و اولاد حاجب است و ستم جد و مادری بصورت اجتماع با جد یا جد
 پدری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک است
 و تقسیمش بالسویه یعنی مذکور و الا نداشت است و جد پدری با جد یا جد و مادری شریک و ثلث است تنها باشد
 یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شریک دارند و این ثلثین بصورت
 اختلاف مذکور و انشای لفظی منقسم خواهد شد که گفت یوسف این سدس کیان است و سائر تقسیم
 بر سبب ایدان که در قسمت محمد ایا نازان و بر جهات ایلان سدس نه بر ایدان و بلکه نزدیکتر و خفیه بصورت تعدد و جهات
 و تقسیم سدس میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این سدس با السویه بر ایدان
 جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد بالمناصفه و اگر سه باشد ثلثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین
 قول لرحم است و امام محمد بن سدس بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ایدان قسمت میکنند پس اگر یک
 بر وجود قرابت دارد و جد و دیگر یک جهت قریب باشد ذات القرابتین و ثلث از ان سدس خواهد بود
 و ذات قرابت واحد یک ثلث از ان سدس و همین است و سبب شیعیه و تقیض چنانست که شلثه شیعیه از
 سبب عینه خود و نزدیک خود و از وی پسرسه بود و اند پس مادر جد پدری این معلوم و جد و ذات القرابتین است که
 مادر جد مادری او هم همان است و مادر جد پدری و سبب ذات قرابت واحد است بدین صورت است

ام . . . ام

ام . . . اب . . . ام

الاب

سبب جد است اگر پدری است حاجب او چه پدری میگوید که سبب جد مکرر دیدن اگر چه واقع شده
 یعنی و از نشاء کسبوی است جد و اسلمه باشد مثل مادر پدری چنین جد پدری را جد حاجب است چنانکه
 پدر حاجب هیچ جدات پدری است و ازینجا است که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست و باز قری
 به قریبی که هست که از هر محجب بعدی است به سبب بعد ازین باید دانست که جد قریب به نسبت از هر
 طرفی که باشد مادری یا پدری برای محجب کردن جد که بعد تر باشد که نسبت به جد قریب حاجب
 جد بودی است جد قریب هم حاجب جد بعدی است با تقاضی و تقیض به جد فاسد پیش اهل علم گفته اند و ان
 قاعده ای عاقل و سگمن است فاسد میو است و باز از ان باب که بیان اینست که این تصریح جد قریب و فاسد است

اما جده صحیح نیست که در نسبت اولی میست جده فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پسر بی میست نسبت کنند
یک باب یا از آن یک میان دوام واقع شود و بر جده که در نسبت نبوی میست اب و بر میان دوام واقع شود
صحیح باشد پس بطن و ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم از چهار جده ام اب اب ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادر می و ام اب ام لام فاسده مادر می که در اب میان دوام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جدات صحیح پدر
اند و ام اب ام اب بطن اب میان دوام فاسده پدر می است و ام اب اب ام اب و ام ام اب ام اب و ام
اب ام لام هر سه جده فاسده مادر می اند و یک ام ام ام لام صحیح مادر میست و در بطن پنجم از هشت جدات بشا نژده
میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن ده هم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعده دریافت تعداد جدات اعتبار صحیحات از فاسدات است که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماندین در ابره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف تعداد جدات در آن بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیح است و باقی لامی فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته بشمار
چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو باشند شش از آن بشمار مراتب بطن صحیح اند و بست و کشت فاسد
و عملی امیر را احتیاج اعتبار صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع اثر نمیشود
سهم بسات به هر یک نصف و هر کثیره و ثلث میدهند سبب تاخیر عصبیات اند با پسر بیست
نصف خط پسر بر هر یک و بیغی بسات صلیبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت پسر بیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصه آنها دو
ست سوم عصبیت که با پسر میت عصبه شود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می برد با اتفاق بین افریقین سهم
نبات الابن سه همچنین متافرض بنت پسر نیست نسبت به صلب میت اگر یعنی دختر پسرش
حال است پس اگر دختر صلیبیه میت با او نباشد مثل دختر صلیبیه فرض دو حال است که نصف واحده را دو
ثلث فوق الواحده را و از نسبت پسر دختر صلیبیه مخصوص صبا نیست بلکه عام از یک دختر پسر صلیبیه باشد با فتره
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن الابن و آن مثل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
نه و بود یک ز سبب پسر اب که علی است ای تنوده پسر خرد سن نیست فرض نیست پسر و در باشند متافرض سهم
یعنی حالت سوم نیست که اب این بنت الابن یک دختر صلیبیه نیست باشد یا بنت الابن یک باشد لکن آنکه در جده ازین بنت
الابن علی است مثلاً ابی بنت ابن الابن سه و آن کو بنت الابن است درین صورت سهم دختر فرض بنت الابن
نموده زائد بر سهم بن نخواهد بود زیرا که بنت صلیبیه جده خواه بنت الابن واحده علیا هرگاه نصف سهم دختر

سهم بنات
سهم بنات الابن

پنج خطی غیر سدر ندارد یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت لابن است و دو دختری و اگر از فریق اول باو می محاذی و مساوی البت نیست نصبت تر که خواهد گرفت و وسطی را از همین فریق اول باو دختری که محاذی و محاذی است یعنی علیا از فریق ثانی یک سندس بدین باقی ماند بنسبتش که سفلی از فریق اول و در سفلی از فریق ثانی و بر سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از ترکه است نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بحالت انحصار بین بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و سه و غلام است نیز با اینها عصبه بین همه کنند آنرا باو دختری و است یا با لابنه صاحب سهم نیست و اصله نصف سهم غلام را بگیرد و باقی است مساوی سوازی او بیکدیگر یعنی اگر باین بنات لابن پسری از اولاد ابن نیز در یک ازین سه فریق باشد ازین همه بنات لابن بنت را عصبه میکند که پسند کرد در درجه باو می محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پس علیا و با لابنه بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که بوجود این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پسند کرد و دیگر دو بنای که سواست عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسند کرد باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

الفرق الاول	الفرق الثاني	الفرق الثالث
علیا	الابن	الابن
بنت الابن	علیا	ابن
بنت ابن	بنت ابن	بنت ابن
سفلی	وسطی	وسطی
بنت ابن	بنت ابن	بنت ابن
	سفلی	سفلی
	بنت ابن	بنت ابن

بر تقدیر غلام در صورت این مسئله بر پنج نوع متغیر میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این هر دو ترکه را بصوبت آنها با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه سوازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سیم باقیه محجوب خواهند ماند و سوم اینکه سوازی از درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیا ثالث و این غلام خاصاً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فریق ثانی باشد پس بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و و ثلث سباعا قسمت پذیر و وسطی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در درجه سفلی ثالث باشد پس نصف سوازی

بندگوارت رسد و بقیه میان غلام و بنات ستمه انرا تقسیم کرد و دو و دو تقسیم جمع صورت مذکور و لکن ضعف الانثی ملحوظ باید داشت
و نزد امامیه درین مسئله و صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صورت باقیه و دو عدم غلام
ساوی است همه ترک عیال یا فرقی اول بدنیاست پدرش خواهد بستید و دیگران نصفی از ترک خود بود و سه سهم
افخوات عیالیه سه بهر یک کنز خا بر عیان و نصف بخش کثیر را نشان بدنیست افخوات عیالیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد و دوم اگر فرقی واحد باشد و ثلث باشد بالاتفاق بین افریقین
نقطه بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و چنانکه که معنی سهم حصه باشد حالت سوم سه حصه بالغ
چون خود کرد و دو و دو بهر اخت نصف از سهم بدنیست افخوات عیالیه با برادر یک مثل خودش یعنی عیالی باشد حصه
خواهر کرد و پس ترک عیال را و اخت لکن در خط الانثین خواهد بود بالاتفاق حاکم چهارم سه بنات بنات
این رسان بدنیست باقی است حصه ایشان بدنیست دختران و پسران پسر عیالیه را عیالیه را حصه میکنند
پس اول حصص بنات عیالیه بنات لابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و بعد عیالیه امامیه
با دختران عیالیه دختران پسر بلکه اولاد اولاد افخوات عیالیه را نصیب پدر است که نیست حالت پنجم مانع
ارث شان چهار ششم اب و جد نیز این ابن پسر بدنیست پدر و جد و پسر و ابن لابن خواهران عیالیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میدانند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین علای امامیه مانع نیست بلکه در مذبح امامیه جویده گوشتا معصیب خواهران عیالیه اند
و نیز نزد این فرقه در مانعیت حصص بابن لابن نیست بلکه اولاد اولاد مانع و حاجب افخوات است سه سهم
افخوات عیالیه سه نیست از خواهری یا عیالی بدنیست اخت شل او دانی بدنیست یک کثیر را نشان
ای برادر زاده فرض رسان بدنیست هر گاه که خواهری عیالیه نباشد اخت لاب را که خواهر عیالیه باشد
شغل قائم مقام آن دانند و این خواهران عیالیه را بیست حالت است اول اگر واحد باشد نصف
اگر زائد از یک باشد و ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین افریقین سه اخت یعنی اگر یک است و دو
پدری را سدس چون است و بی و بزرگتر از آن پس پدری بدنیست و بدنیست از نصیب ارث بر سه و دو حالت
سوم نیست که اگر با افخوات عیالیه یک اخت عیالیه باشد عیالیه را سدس خواهند داد و بر سه تکمیل
نشین حالت چهارم اینکه اگر با و افخوات عیالیه زائد بر یک باشند افخوات پدری از ارث محروم و سه مانع
و نزد امامیه خواهر عیالیه واحد باشد یا زاید مستقط عیالیه است سه اگر اخ او معصوب باشد بدنیست بدنیست
خود بدنیست که حالت پنجم اگر برادر عیالی هم با خواهران عیالیه با و بود خواهران عیالیه یافته شود خواهران عیالیه
میگرداند و باقی ترک عیال را بدنیست لکن ضعف الانثی تقسیم پدر و نزد امامیه در صورت هم بدنیست عیالیه

سام افخوات عیالیه

سام افخوات عیالیه

نمیرسد و حالت ششم آنکه سه ابناء و بنات این سان در از عضویت تمام ایشان اگر بجای مصرع ثانیه
 چنین میگفت بهتر بود و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پیری با خوا
 علامت یافته شوند خواهران عاقله را عصب میگردد و اندر هر چه از حصص بنات مذکور باقی ماند نیز در عضویت بخورند
 رسانند و عندلایا میله و لاو میله نیز ذکر و اناشد هر که بود و کوفتر باشد حاجب آنهاست و حالات بنفتم حالت
 حرمان آنهاست یا این طریق سه بنه علایق و بنو الاعیان در از ابجد و این بخش دان به ساقط از
 ارث و هم بنو العلات به از اخ عینی اسی گرامی ذاتی به یعنی جمله برادران و خواهران علایق و اعیانیه را بوج
 چهار شخص از در جراث ساقط باید دانست یکی بجدیت نزد امام و بچنین حمله کند و بخواهتار خلافا نشد و بینه
 و الا مایه و قوم پدرست سوم پسرش چهارم این لابن و نوز و اما مایه سجای این و این لابن و لاو و لاو
 الا و لاو دست که از هر اگر و نیز برای بنو العلات مستحق پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده سبب مایه
 در استناد بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مستحق بنو العلات اند و بر بنو العلات
 مستقط ششم هم هست که بیانش میکند به اخت عینی بنیت و نیت پسر به عصبه گشتای برادر اگر به برادران
 بود و حرمان بنو العلات و بنو العلات به یعنی هر گاه خواهر اعیانی یا دختر صلبیه یا دختر پیری عصبه شود و بنو العلات
 را محروم خواهد گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب بعبودیت خواهد
 گرفت و نوز و اما مایه چون با وجود نیت یا نیت لابن اخت عینی خودش محبوبت بگیرد به چهره بیان
 اخت لام سه مادی اخت را گذشت بیان به در میان سهام مادران به یعنی احوال اخت خانی
 سابق و بن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق سجال او دارد و بیان که دم انجاماید و در بیان
 عصبیات سه عصبه را اگر شرح طلبی به نسبی هست یا هم بنی به همچنین است و نسخ بوجود این منظومه
 لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریر مستغرب است پس سبب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را
 چو شرح میطلبی به یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه
 سببی تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت به نسبی و آن بنفسه بالغین و هم مع الغیر است و غیر
 ضمیمه فتنه و معجمه و سکون و ثمانیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حیثیت معنی شجر نیست که عصبه نسبی است
 قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخل انخی نباشد و هم عصبه بالغین
 و آن زمیت که با عصبه بنفسه عصبه شود و هم عصبه مع الغیر آن زمیت که با زنی دیگر عصبه شود و هم عصبه بالغین
 زن دیگر مانند اگر بگیرد میان عصبه بنفسه و عصبه مع الغیر و آن بنفسه است و اگر در چار قسم دیگر از این است
 اصل و میان به جز و اب جز و جد بود پس از آن به یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و در چار قسم منقسم است

در بیان عصبیات بیان آن است

در بیان عصبیات

قسم اول جزو میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزو اب میت قسم رابع جزو جد میت الحال تفصیل این اقسام را بجه
 سه کند یعنی انش اگر چه باشد میت اب و جد هم اگر چه میت است اما از اب و جد پس از این
 دان اگر چه میت فرو و همچنین هم و این هم میدان به میت اگر چه موری ایجاب به کند بر شمر علی الترتیب و اگر
 تو زاری ز عقل و فهم نم یسبب به میت باید که قسم اول که جزو میت باشد پس میت است اگر چه فرو تر باشد یعنی این اب
 و این اب این اب این عقل و فهم دوم که اصل میت است اب و جد باشد هر چند که بالاتر رود مثل ابجد و جد
 و این علی قسم سوم که جزو اب میت بود برادران عینی و بعد از برادران علایق اند اگر چه فرو تر باشد یعنی این اب و اینها
 چنانچه این اب و این اب این اب و این عقل قسم چهارم که جزو جد باشد و اعمای اعمای همچنین از یعنی اول
 اعمای میت و اینها که فرو تر باشد و بعد از اعمای اب میت و اینها اعمای میت و اینها اعمای میت و اینها اعمای میت
 و اینها و در هر یک از این انواع اعمای اعمای را تقدم است بر علایق و قوله است که غیر مادی ایجاب میت
 که شرط علم آنکه غیر مادی باشد یعنی برادر اخائی پدر و جد نبود و تقدیر علم باین شرط هر چند ضرورت نیست که
 بنو الاخیان از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن بر اکثر مخرج و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخیر به ترتیبی که موقوف
 در توریست عصبیات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی
 رحمه الله بنو الاخیان و العلات را با جد صحیح و ارث می شمارند و یکی را حاجب می گوی و یکی را حاکم می گوی و در تریست امامین
 به این تفاوت و اختلاف می گویند و عقاوم است که در اهل سنت در اندیشه است جمله این تسامی دارند که بر و صغر آنها را در
 از دیاد و انتقاص میراث و خطیست و احدی از اینها است و این اختصاص به غیر می از ترک زائد بر حصه
 خود ندارد و حکمای شیعیه بجه قائل شده اند و آن فتح حامی منله و سکون بای موحده و لغت است و این
 و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این که میت لباس بدن میت داشته و شمشیر و صحنه خاصه او اگر میت
 ترک شود این شیا که میت باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفید نباشد پس این اشیا را در تریست بومی خواهد بود
 و باید داشت که از این اقسام را بجه عصبیات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فریضت خالصه دارند
 و زبانه عصبیت خالصه و وقتی عصبیت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه است اقرب پس اقرب و ترجیح
 بهجات قرابت است صریح به اقرب و قرابت را باشد و میکند و قرابتش و به یعنی درین انواع را بجه
 هر که قریب تر میت است پس همان قریب تر باخذ میراث است پس علم میت مقدم است بر علم پدرش و وی
 بر علم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علایق و این اب و این اب علایق اخ علایق بوجه قرابت و ارث و حاجب
 این اب و این اب یعنی دو ترجیح درین انواع بهجات قرابت است هر که اقرب و قرابت واحد باشد اقرب
 و اقرب است و در دو مجزوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع علم اعمای و علم علایق اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین جمیع این الان اعیانی و این الان علای اعیانی مقدم است بر علای الحال ناظم حده اند بر سه توضیح قوت
 جهات قریب است بیان میکنم سه چیز تو می بینی چیزی در دست یعنی اگر میمنت بدی اگر کن بیبوم بجای این شعر
 چنین میگفتم سه پوری را شمار کن لاشه است یعنی اگر محاذی وی که توضیح اقربیت و قوت قریب
 از آن تبار و نفهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر است که با وجود اعیانی بر او بر باشد یا هم بر او را هم بداند
 علای را که تساوی است باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندان یا همین اعیانی برای تو بهتر است زیرا که علای
 قریب است و ایامه دارد و اعیانی ذوق القرائین است و تدریس با مایه هم همین است که تدریس بجای قریب است
 که در یک مسئله خاص که جمیع این علم اعیانی با علم علای است پس این علم اعیانی حاجب علم علای است نزد
 بسیار عصبیه بالغیر سه دان تو بغیر چار زن کایشان به فرض در نصف لاشه است به نسبت این
 بر شری یعنی و بعد پدیری عصبه دان بغیر هر یک با آن نصف از بدنه بیشک یعنی
 بالغیری زنیکه با عصبه نصفه عصبه شود چهار زن اند و از افروض که فرضه اینان نصف و دو ثلث است و
 آن جزو دختر پسر و خواهر اعیانی و خواهر علایه است که هر یک او اینها برادر خود را که این این الابن و برادر اعیانی
 و برادر علای باشند عصبه بالغیر میشود نصف لاشه است در حصه خود می برد از اتفاق فرق همین قدر است
 که اما سه چنین ارث را با ارث بالغیره تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالغیره گویند و دیگر فرق آنست که دختران
 پسر این الابن که افضل از آنها باشند نیز عصبه میشوند در سه برابر سنت چنانچه در مسئله تشبیه گذشت نزد
 اما سه قریب سقط بعد خواهد بود سه زن که او را نشد فرض نصیب به با آن خود و کثرت و عصبه به عصبه
 هم چنین میدان بدست آن نیز همین عنوان به دو نصیب یعنی ذات العصبه به هر چند حکم است شاید پدر و شری
 و شری که ناظم عمدت طرفی از جواز است اگر چنین میگفت بهتر بود عزم برادرش تعصیب به نسبت برادرش را
 عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد برادر خود
 عصبه نیاید و برادرش بر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زن که عصبه و بنت عم و بنت
 آن اند که در زمره ذوی الارحام انسلک دارند و با وجود برادران خود که هم و این ابهم و این الان باشند
 خطی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه نهانتر از اباب قرابت یعنی ذیل عصبه است مطلقاً اهل سنت اند
 که با برادران خود نصف حصه برادران میگردد بقاعده لاند که خط لاشین بیان عصبه مع الغیر
 دان مع الغیر زنی که باشد عصبه باز آن که یابده خواهر غیر مادری را که به یار بابت و بنت این نظیر یعنی
 عصبه مع الغیر نیست که با آن دیگر عصبه نشود و هر چند فرض آن زن باقی ماند بگوید و نظیر آن خواهر غیر مادریست
 یعنی اخت اعیانیه یا علایه که بابت یعنی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی تر که از فراسه میگرد

بنا عصبه

بنا عصبه

و در این باب بحث عاصیه علامیه را بنده و اولاد این حاجب است که اگر محال فرق در عصیان مع الغیر و عصیه بالغیر بیان
نمکند که آنکه بالغیر گشت غیر در آن به عصیه هست منفرد ایجان به در مع الغیر غیر را می یابد به عصیه منفرد و اینها
یعنی تفرقه درین برد و عصیات است که اگر عصیه بالغیر است غیر که او را عصیه ساخته خود شش سجالت تنهائی
به عصیه است و آنکه عصیه مع الغیر است غیر که او را عصیه ساخته خود شش سجالت تنهائی او عصیه نیست بلکه این مع الغیر
بصیت کن غیر عصویت حاصل شده بپایان عصیه سببی به یا فتم چون فراغ از سببی به با تو اکنون بیان
کنم سببی به بنده اگر کسی کند از او به دوست مولایش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض خود و تعصیب به از
نسب و ارثش بعید قریب به دوست مولی العتاقه و اثبات به شد بعین که است آخر عصیات به یقین باید که چون
بیان عصیات نسبه فراغت یافتم اکنون بیان عصیات سببیه میکنم باینکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عشیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض و عصیات نسبه عشیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیت بشریت ثابت شده که عین مولی العتاقه آخر عصیات محقق شست و وارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب
در اینجا بمعنی و العصویه است و شعر آخر خالی از حد شاعت نیست اگر چنین گویند به وارث و بود همان مولی باشد
عصویت است و در ظاهر دلالت برید عاوان خدشات پاک و صاف باشد مکن این چه بود تقدیم به یارب بر حق
بنزد و نیم بعد ازین انداز هر مولی به عصیات ذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که
با وجود او ذوی الارحام چیزی نمی رسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصیات ذکور شش در میان
اولی از همه ذوی الارحام هستند و عصیات انات چیزی نمی رسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
بر ذوی الارحام است و این مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتق هم شرط کرده اند
که بوجه این باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی و لا انا فی و لا شمرده و در میان
مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر اهل و رتبه نسبی اند و در عتق شرط است که به تبرع باشد نه عتق
واجب بوجه ذریعین که عاوه و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل اعتاق بوجه زمین گیری و کوری شرعی است
و غیره و اینها را سابع گویند یعنی علامیه که با اعتاقش و لا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الو لا نباشد و مولی از نهادن
جریره عتق یعنی ضمان غرامت جنایات و برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العتاقه و ارث عشیق
خود میشود اگر عتق و ارث نسبی نه از شته باشد و در صورت اعتاق مشروط و لا با و لا ذکور او متعلق میشود و بجا
فقدان اینها بعصیات نسبه نفسم میرسد و در زمان نهادن معتقه و لا بعصیات ذکور آن خود رسید به الاتفاقی
باین طریق که محرم ذور نم شود از او خود بخود گر ملک باین فتا و به بعصویت مذکور ای و به آنکس رسد بوجه مذکور
مندی حضرت و اینها محض صریح است و لفظ اثبات شد خلاف محاوره چهارم لفظ بیان را بدست تمام عصیات بسکون نهاد و عاصیه است اگر چه

مندی حضرت و اینها محض صریح است و لفظ اثبات شد خلاف محاوره چهارم لفظ بیان را بدست تمام عصیات بسکون نهاد و عاصیه است اگر چه

الحال ناظم جمله تدبیران میگردد که عتیق اضطراری هم موجب ولاست پس بگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید فرو بخود بیا اعتنا قش آزاد میشود و بانگش عصمت ولای او میرسد و بولی العتاقه او میگردد و ذی رحم عبارت از
صاحب قرابتی که سبب حم و لا محقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذی القربی است که بصورت ذکور است و ذی رحم
ذاتی است و ذی رحمی که سبب حم و لا محقق شده باشد و بقید ذی رحم محرم رضای خارج شده اند اگر مالک آنها شود
منعوق نخواهند شد و تحتارامیه اعتناق محرم رضایعت باید دانست که اقربان است هم اند که قریبه
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروغ هر چند فروتر باشند هر کس که مالک نیکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد نخواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که ائمه و اخوات و اولاد
اتحاد اعمام و عمات و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافا
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرع رجال اقربان متوسطه را همین حکم است و در شرع
نسوان این حکم نیست که بشرع آنها سوا سی و هجودین دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمو دین و اوردان اصول
و فروغ است موم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوات و خالات باشد اینها بجز ملک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصدقه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد و اگر از آنجا که مالک باشد یا از غیره اقربای او
و در مصدقه دلت که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افتد خود بخود بلا قصد عتیق آزادی میشود
پس بجای مصدق ثانیه چنین بایستی گفت مصدق دلت که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افتد
و لفظ شود آزاد صفا مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان فروز نیست که آزاد و عهده نمی داند
متولد شده است حره شدند پس بپایه زان سه سال و بجز بجز خودند در شرع پدر و بره اتفاق
انجمنین اگر افتد او که یک بیت دو دیگر سی داد پس مال پدر به سه و دختر به دو و ثلث
فرز شان ده ساله و بجز آن دو دختر که لو دای و انا پدر شان خریدار آنها به ثلث باقیش را و لای
موم بپایه زان سه ساله پس صاحب بخت را اگر دو و سی و صحت مسئله شود و ظاهر از چهل
بیج که تولی باهر آیین مثالی است از جمله بولی العتاقه تفصیلاً شایسته است که اگر کسی فرجه را عهده در ملک خود
آورد سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و در حریت و عهده نیست متبع
میباشند پس زین هر سه دختران دو دختر که بکری و صغری باشد و بعضی پنجاه و نیار پدر خود را که عهده است
از مالکش خرید که زندگن هر دو قیمت مساوی ندانند بلکه صغری بخت و نیار و بکری سی و نیار در هر دو قیمت
داد پس بعد وفات پدر از هر که اش ثلث نزر به فریضه هر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

ای دلبر به ارث مدلی است منعدم بشک به گوشت و جراثیم هر دو یک مدلی است مفعول است از اولاد بجهت
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی است که بواسطه انتساب حاصل شود و مدلی لسانی است که منتسب شود بسبب
کسی مثلا نسبت بهیت مدلی است و اب که بواسطه این اولاد است مدلی به باشد و همچنین این الابن مدلی و ابن
که واسطه انتساب و نسبت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اولاد
و انتساب تا عده است که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک میراث است و بجهت احدی مثل
عصمت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این علی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه وجو جراثیم هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با خوة مدلی به است و بجهت واحد که عصمت است تمام ترک را از گرفته مدلی را که خوة اند از ارث محروم کرده
با آنکه جراثیم پدر دیگر است جراثیم خوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد و سبب چنانچه جراثیم پدر و ابن الابن مدلی به
اضعی اب ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن است سه ورنه شد مستحق کل پس اگر چه شد یک جراثیم جراثیم یکدیگر
نیست مدلی ز وراثت شماره ورنه او را از ازل ارث شماره آشی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سبب باشد دیگر
از مدلی به و مدلی متحد باشد از وراثت نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درین صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک
بجهت واحد که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام است که مدلی را مستحق همان سبب عصمت بود
که مدلی به و اگر گرفته است ورنه ای اگر سبب باشد هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد و درین صورت مدلی را از ازل ارث با
چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر و اخ و اخت
و سبب ارث اخ و اخت است بیان فرق و محروم و محجوب حرامان به آنکه از ارث
شود محروم و نزد بانیشک است که محروم و نیست حاجب بهر دو محجوب صلا و دیگری را یکی نزد سبب محروم و محجوب
رفیق و هم قاتل و حاجب غیر نیست ای عاقل و زبان مسعود میکنند اظهار که کومت حاجب محجوب نقصان از
ای سبب که بسبب از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما خفیه بے شک مثل محروم است که گاهی
بیچ یکی از محجوب نقصان و حرامان حاجب دیگری درند سبب مانده شود چنانچه کافر و رفیق قاتل مورث که نزد
محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفرقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم
لاب گذشته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترک لعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بجهت نقصان است نه محجوب حرامان درین شمار است الف اظهار که عیبه خطمی است محمل اصل است
و ام کافر بیع و بدشور و نزد او یک نصف نزد ما و این مثال محرومی است که کفرش باعث حرامان گردید
میگوید که مادر کسی که باشد نزد این محروم و بیع خود را میدید بر حرامان هر چند بود که محروم از میراث است لکن حاجب و بهیت
از نقصان بیع و نزد ما فرو خفیه و که اندر الامامیه نقصان بشود خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نیز نخواهد

بیان فرق محروم و محجوب حرامان

[illegible]

جواباً بر این سؤال که چرا در این کتاب از بعضی کلمات و اصطلاحات که در لغت‌ها و کتب معتبره آمده است، استفاده نشده است، می‌توان گفت که این امر به دلیل سادگی و روانی متن است. مؤلف در این کتاب سعی کرده است تا با استفاده از کلمات و اصطلاحات ساده و روان، مفاهیم پیچیده را به سادگی بیان کند. این امر به منظور آسان‌تر شدن فهم و درک متن است.

[illegible]

۱۵۵۵

۱۔ وہ بدعتیں زیادتیہ کہ محل اہل اہل سنت کی زبان پر نہ آجائیں
نصیح کشان جاننے والے نہ دیکھیں اور نہ نصیحت نہ کریں
وہ اپنے سیر و سفر ان کے درمیان نہ لائیں

کے علاوہ نامید رہنما دو صورت امر آج تھے
کہ نرساں میں چھوٹی دعا جلیب لا خود دست
کہ داخل طحیہ ثانیہ اندام سے غنہ

بنیان عول به گونه سخن دارد و فلان سهام به ساز از حوصل این حساب تمام به یعنی افزای خرج مفروض + عدد
مکافا که بفروض به عولی و وقت بمعنی جور و میا این از حق نقصان زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت
فروضی از اجزا و خرجی است که کافی بفروض محبته نباشد به خرجت مذکور یعنی چون خرجی از وفای بفروض محبته تنگی کند
بر خرج مذکور عدد از زیادت کنند که بفروض مذکوره و خوانند و نقصان در حصص یک کس واقع شود بلکه نقصان
رسیدی در فروض بیع و زرع بر نسبت واحد باشد و تمامی نامید به عول قابل سقند و آنرا ناجا اشر شمارند و آنرا
از دیاد و فروض محبته و استعاض محرج نقص بر ماحواری پدر و زوجهین عالمه سقند و نباتات و خواص

میراث از هر یک از اینها

را مورد ضرر سید زو این نامیه بن عباس است و در پیش مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوج زوج و اخوات
 اعیانیه نقصان اربعه بخوابان انچه بد شده و مرد اهل سنت در اول از شش هفت عول که گذرید که نصف شش است
 بشمار و چهار که ثلثین شش است با ختین بنابر دو در ثانی از شش بنده عول واقع شود و دو که سیدین است با بون و سه که
 نصف است زوج و چهار که ثلثان است با خواستار سید هر گاه این نظام با جاگزین قلب که دیدیم این که تا هم عول
 میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهم کفایت کند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
 باید ساخت و از عول آنست که غیر از مخرج مفروض که ناقص از فرض جمعه است عددی را که ازین
 افزایش مخرج بفرض جمعه وفا کند و مخرجی که شد حاصل از اختلاف و نوع که عائل یعنی مخرجی که
 از اختلاف هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
 همان مخرج واقع میشود که از اختلاف هر دو نوع حاصل شده و در مخرج فرض فردی یا مختلط از نوع
 عول واقع میشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سیم فرات عینی
 و دو اختیافیه یک جده که مسئله از شش است با اختلاف ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
 یک شعر بدین و شعر فروریست و فرضای مقدر قرآن به هفت عدد و آن مخرج آن چهار عائل نمیشود
 زیرا که سبب از آن گاه عائل است ای یارب عرض آنست که فرض مذکور کتاب الله در جمله هفت مخرج است
 سبب از آن مختص مخرج اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
 است و نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و مختص مختلط النوعین است که دوازده و بیست و چهار بود
 چهار ازین مخرج هفتگان که دو و سه و چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که هر صورت کمتر از فرض متعلقه
 خود نمیتواند بود مابقی سه که شش و دوازده و بیست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخرج در بعضی اوقات
 بفرض متعلقه خود با و فانیکنند چنانچه زابعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یک ازین مخرج ثلثه باشد و بیست و سه عول
 شش و جملة اهل خرد باید بهفت طاق بر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق هم بطریق جفت
 طاق در دو حالت یکی باز دیا و سدش بر ذات خود شش است و این بصورت است چنانچه مخرج و هشتین
 همچنین مخرج و هشت اعیانیه و اختیافیه دوم از دیا و سدش بر ذاتش نماند شود چون زوج و دو خواهر عینی و دو خواهر
 اختیافیه مثل زوج و اخت عینی اختیافیه لام و ام و جفت هم بدو صورت یک بریاد است یک ثلث تا بهشت برسد
 مثل زوج و دو خواهر عینی تا دوازده و مثل زوج و یک خواهر عینی و دو خواهر اختیافیه و دیگری بریاد است تا دوازده گردد
 مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اختیافیه تا دوازده و این مسئله سیمی است بشرطیکه که قاضی شریع آنرا تفصیل کرده
 سه طاق با دوازده را عول تا بهفت و مختلط ازین قول به چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید که شش

میکنند و هشت و بیست یکبار هر دو را عادت و این متوافق را متوافق بکسری از کسورند و مثل متوافق با نصف
 با متوافق با ربع الی غیره و کلاً او طریق دریافت این کسرهاست که عدد ثالث که عادت هر دو است مخرج همان کسر قرار
 داده شود مثلاً دو مخرج نصف است و چهار مخرج ربع و در توافقی جزو و فوق و فوق همان کسر را گویند که عدد عادت هر دو
 آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر از عادت هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم متباین نماید و اگر هشت و بیست و یک
 تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قول قول جعفر علی بعد قول غیر از این بر سه قسم و اربع
 لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قولی بسوی جعفر خالی از تقسیم نیست بآنکه تغییر مخرج چنین
 درست میشود و جعفر این مرتبه لائق یاد است به پوشیده ماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند اگر چه
 اقل مثل یا شالشی افزاینده مثل اکثر گردد چنانچه بار بار چهار اگر یکبار از ایند هشت شود و اگر دو بار از ایند
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل تقسیم می شود و متوافق را دو قسم اعتبار کرد و یکی آنکه عدد
 ثالث کمتری بر دو باشد معیار اقل بعد دین بود که این را متوافق حقیقی و متوافق بالمسئله الاصل گویند و دوم آنکه
 ثالث عادت اعم از معیار و متحد اقل بعد دین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر از معنی هر دو فرض کنند و
 این را متوافق بالمسئله الاصل گویند و چون درین قسم متوافق تداخلی بهم داخل است از تداخل متوافق حکمی تعبیر کنند و از اینجا
 که در اصول آتی بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای در الاصل تداخل را نیز متوافق بنامند و در حالت
 قلت رؤس کثرت سهام تداخل را در عادت تامل محسوب کرده تا مثل حکمی میگویند لیکن با هم جمع اندین تعریف را
 جائز نیست هشت حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافقی اگر اعداد عاده دو گویند یا زیاده یافته شود اکثر
 اعداد عاده را در عادت و افتا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بیست که هم چهار عادت آنهاست و هم دو دیگر معبر هشت و
 همچنین دوازده و بیست که دو و بیست و شش هشت عادت آنها لکن شش را اعتبار است و شصت تامل می کنند و بیست و
 تعدیل نیست لکن دریافت تداخل متوافق و تباین تا بل بنیاد پس سهل طریق معبر قس است که عدد اقل
 از اکثر بر آن که یک مرتبه یا برتر با اقل معنی اکثر باشد میان هر دو تداخل است اگر اقل اکثر را نامند و اکثر اکثر
 فوق را و باقی ماند که اکثر از اقل است این اکثر از آن اقل برترند و همچنین یکدیگر میکنند و بنشینند تا اینجا محصل منتهی شود
 پس اگر دین طریق دیگری را افتاد کند اینها متوافق باشد و آخرین عدد که منتهی واقع شود همان مخرج و فوق خواهد بود
 اگر دو باقی ماندند متوافق با نصف است و اگر سه با ثلث است علی بن ابی قیس تا عشر و در زمانه از آن بخبر وی زیاده
 و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت و شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آن نشانی ماند و در
 چون شش از هشت بر آن دو باقی ماند و بیست و دو را از شش طرح کنند با بکلیه فدا کرد پس همین دو مخرج نصف است
 که جزو و فوق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العدین یک باقی ماند در میان عدین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون نیز از نه برادر و نیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برادر و نیم که باقی ماند و اکثر علمای حساب
 واحد را عدد نمی شمارند بنا بر تعلیه بعضی از باب فرائض هم واحد را عدد گرفته اند هر جا که الخط عدد در کلام شان یافته شود
 غیر واحد را درو باشد بیان تفصیح مسائل سه گشت از بهر تقسیم به منضبط نیست حاصل نیز فهمیم در رؤس سهام
 سه شمره در رؤس و در رؤس چهار و در رؤس این بیان تفصیح مسائل فرائض است و تفصیح عبارت از تحصیل اقل عددی است
 برادر و در سهام مجتمعه مسئله در که از ان استخراج سهام مذکوره بالا که ممکن نباشد و نیز و علمای این علم برای
 مسائل و صورت تقسیم به اصل منضبط گشته سندان باین رؤس سهام باید شمره و چهار در رؤس و کس
 بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام سه از سه و ل رؤس سهام یکم که تر اشرح تمام
 بر تاش رؤس سهام و در عدد و یا دخلت شد تمام است قسمت صحیح ورنه اگر گشت هر یک فریق بی بدر
 سهم او منکسر و بی بعد و بر رؤس شش خلعت گرد و با توافق بزین باصل و عمل با وفق عدد رؤس بی جمل
 در میان باصل و عمل بزین به جمل عدد رؤس بی بر فن تا نظم و جمله میسر یاید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
 و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اولی است که میان عدد رؤس و سهام تاش بی دخل که آنرا تاش حکمی
 گویند باشد در ان وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بالا که تقسیم خواهد گردید مثال تاش حقیقی زوج یک
 اجتناب نماید که هر یک مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تاش حکمی که عبارت از داخل است شود مستحق بر دو
 سه دختران مستحقه ثلثان مسئله از و از ده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تاش بی داخل در جمل رؤس سهام باشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر منکسر نشود و کس در سهام
 و رؤس فریق منکسره سهام علیه تاضل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس فریق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالمه نباشد و در عمل اگر عالمه باشد ضرب کنند و تقسیم مسئله نمایند مثال تاضل که توافق حکمی است و در غیر عالمه
 فریقین باین هر یک مستحق یک مدین و از ده بنات مستحقه و ثلث از شش در سهام اربعه و رؤس از ده
 ایشان توافق حکمی است پس تفصیح مسئله از جده میشود بفریب سه که رابع رؤس است و اصل مسئله و مثالش
 در عالمه بفریق حقیقیه زوج مستحق رابع و ابین مستحقین مدین و از ده بنات مستحقه و ثلث مسئله از و از ده عمل باید
 و در سهام ثانیه و رؤس ثانیه و بنات توافق حکمی یا تفصیح از سی خواهد شد بفریب دو که ثمن شان زده است و در
 این و در عمل توافق حقیقی و غیر عالمه بالاتفاق ابین مستحقین مدین و ده دختران مستحقه ثلثین که مسئله
 از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات شش توافق یا نصف پس تفصیح از سی بفریب پنج که نه عالمه باشد
 در شش و مثالش در عالمه جذبه باصل نیست زوج مستحق رابع و ابین مستحقین مدین و شش بنات مستحقه
 و ثلث مسئله از و از ده عمل بیان زده و در سهام ثانیه و رؤس بنات توافق یا نصف پس تفصیح از چهل و

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام
 مسئله از و از ده عمل بیان زده و در سهام ثانیه و رؤس بنات توافق یا نصف پس تفصیح از چهل و

مسئله از و از ده عمل بیان زده و در سهام ثانیه و رؤس بنات توافق یا نصف پس تفصیح از چهل و

در روس اخوات سسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف روس با عین روس اخوات ثلثه اخایینه نامت
 و در این صحیح مسئله از نه باشد بضر ب سه در سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایخیه
 مسئله از شش محل بنفست و صحیح از نسبت یک ب یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه شش خانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تمام نیست علی الخصوص چون نفی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسی تا انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح ب لکن تمام شمار باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر نسبت
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل زنی پس اکثر را در همان اصل عول ای دانای یعنی اصل ثانی است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسر سهام علمیم و بعضی بگزیده اصل باشد پس از جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد در روسی که
 اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعد آنکه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت صحیح از سی و دو
 بضر ب چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است هر نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول بیازده و صحیح از یکده شش و بضر ب و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در یازده عول سه در توافق یکی بگزین و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در این صحیح سوم گرای شود
 شد موافق و گرنه در کل او به همین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل یعنی اصل ثالث است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسر سهام علمیم با بعضی بگزیده است توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حل المتوفین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 راجع اگر حاصل ضرب و م با این توافق داشته باشد ورنه در کل را بجز زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود بضر ب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شش سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و سه بنات و چهار یعنی سی و سه
 سهام پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف اعدا و روس آنها که نباشد بگزیده پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهاره شش توافق بهشت
 بضر ب سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق باشد است و بضر ب ثلث یکی بجمع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق ثالثه است و بضر ب ثلثی اعدا در کل اگر یکده شد و پانزده شد و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بیست و شش باشد صحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

در این صحیح مسئله از نه باشد بضر ب سه در سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایخیه
 مسئله از شش محل بنفست و صحیح از نسبت یک ب یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه شش خانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تمام نیست علی الخصوص چون نفی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسی تا انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح ب لکن تمام شمار باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر نسبت
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل زنی پس اکثر را در همان اصل عول ای دانای یعنی اصل ثانی است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسر سهام علمیم و بعضی بگزیده اصل باشد پس از جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد در روسی که
 اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعد آنکه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت صحیح از سی و دو
 بضر ب چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است هر نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول بیازده و صحیح از یکده شش و بضر ب و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در یازده عول سه در توافق یکی بگزین و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در این صحیح سوم گرای شود
 شد موافق و گرنه در کل او به همین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل یعنی اصل ثالث است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسر سهام علمیم با بعضی بگزیده است توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حل المتوفین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 راجع اگر حاصل ضرب و م با این توافق داشته باشد ورنه در کل را بجز زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود بضر ب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شش سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و سه بنات و چهار یعنی سی و سه
 سهام پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف اعدا و روس آنها که نباشد بگزیده پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهاره شش توافق بهشت
 بضر ب سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق باشد است و بضر ب ثلث یکی بجمع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق ثالثه است و بضر ب ثلثی اعدا در کل اگر یکده شد و پانزده شد و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بیست و شش باشد صحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

جداست و اعمام را بنات حاجی مانند و مثال این اصل نزد ایشان نیست که چهار از و اوج مستحق است ربع و شش اعمام
 مستحق باقی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از و از و ده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون بیان
 رؤس از و اوج اربعه اعمام مستحق توافق بالنصف است بضر و فوق احد چهار و از و از و ده شدند و آنرا اعمام احوال
 تسعة توافق بالثلث است بضر ثلث احد چهار و از و از و ده شدند و آنرا اصل مسئله ضرب کرد و حاصل
 ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعمام اقلیتر که بعضی وقت خوانند گرفتار مثال
 مسئله عالم چهار و ده و شش اخیانیه و نه بده مسئله از و از و ده و حول بسیر و تصحیح از چهار صد و شصت
 بهشت چون در عدد در دس از و اوج اربعه احوال مستحق توافق بالنصف است بضر نصف احد چهار و ده و از و
 حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضر ثلث یکی در کل و دیگری شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و
 حول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه در تباین برین جمیع یک به جمیع دیگر تغییر از شک به بملغش در کل سوم
 لیجان به چنین تا اخیر بعد از آن به جمیع زن اصل و حول ای یار به حاصلش مقسم سهام شمار به یعنی اصل چهار
 از اصول اربعه آنکه اگر میان عدد رؤس متعدد و منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا و رؤس الفرق با و
 کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین با رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اگر غیر
 باشد و در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و از و ده
 شش بده و ده و دختر و هفت عم مسئله از بست چهار و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شمی که سه باشد حصه و چنین است
 و دس که چهار باشد سهم جداست و دس و دس ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره است و یک باقی بر سه
 اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جداست و بنات و اعدا و رؤس آنها توافق بالنصف است نصف و شش و شش
 باشد و نصف و شش بنات که پنج باشد که تقسیم پس و دس و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضر یک در یکی
 و حاصلش در ثلث و مبالغش در رابع و دس و ده حاصل شدند و بضر تباین و اصل مسئله پنج از و حول بدین
 و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهیمنی را بدین شکل با اتفاق فریق نیست
 که و از و ده و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضر و دس و حاصلش در هشت و شش عالم هفت اخیانیه
 اعیانیه پنج اخیانیه و سه جداست از شش است و حول بهشت و تصحیح از سبعة و سی و پنج بضر رؤس اعدا
 اعیانیه سبعة و اخیانیه خمسة و حاصلش در جداست ثلثه و مبالغش در سبعة حول بلکه درین اصول از بعد اصول ثلثه
 اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصبا با خطه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مذکور
 بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بجهت چنانچه در ضمن مثاله شعاری بدان کرده شد و تغییر از شک
 و شش اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییرهای در شعر ضرورت است بکذا بسط در تباین او و جمیع یک

در این مثال از و از و ده و دس و دس ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره است و یک باقی بر سه
 اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جداست و بنات و اعدا و رؤس آنها توافق بالنصف است نصف و شش و شش
 باشد و نصف و شش بنات که پنج باشد که تقسیم پس و دس و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضر یک در یکی
 و حاصلش در ثلث و مبالغش در رابع و دس و ده حاصل شدند و بضر تباین و اصل مسئله پنج از و حول بدین
 و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهیمنی را بدین شکل با اتفاق فریق نیست
 که و از و ده و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضر و دس و حاصلش در هشت و شش عالم هفت اخیانیه
 اعیانیه پنج اخیانیه و سه جداست از شش است و حول بهشت و تصحیح از سبعة و سی و پنج بضر رؤس اعدا
 اعیانیه سبعة و اخیانیه خمسة و حاصلش در جداست ثلثه و مبالغش در سبعة حول بلکه درین اصول از بعد اصول ثلثه
 اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصبا با خطه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مذکور
 بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بجهت چنانچه در ضمن مثاله شعاری بدان کرده شد و تغییر از شک
 و شش اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییرهای در شعر ضرورت است بکذا بسط در تباین او و جمیع یک

که از آن صحیح مسئله میشود و سهم از آن سه از اصل مسئله یک بود و خارج قسمت بر هر یک یک شصت و بفرش در یک جبهه
پنج حاصل ضرب سی پنج شد که حصه هر یک از جهات است و همچنین تقسیم با خیا فی نفسه و بود و خارج قسمت
بر زوئیس آنها و خمس و بفرش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصه هر واحد از فریق اخایات است و کذا اسام
اعیانیات سبعة چهار بود و خارج قسمت بر زوئیس آنها چهار است و بفرش آن در مضروب مضروب شصت است و شود
که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر مثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شده اول بجای اتحاد
بر وزن افعال که جمع احد است اما در وزن فعال باضم معدول از احد آوردن که استغراق است و نقل
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب میباشد مصرع سهم هر یک جزئیات فریق بود و در شصت سوم و دو
قباحت است یک آوردن لفظ مضروب مطلقا که تمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم افتادش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت است خارجش بر وزن دران مضروب بود که
باصلش زوی همان مضروب بود حاصل ضرب حصه هر یک از آن فریق است سهم وی یک است و افعال قاعده
دوم بر معرفت سهام هر یک از اتحاد و کفر فریق بیان میکنند و میگویند نیز مضروب هر فریق ثانی است از خارج
زن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصل است که اعداد همان مضروب که در اصل
مسئله بر اقصیم ضرب آن ممول است بر اعداد زوئیس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از اتحادش منقول بر
قسمت عالی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر سه جهات تقسیم کنند خارج قسمت سی پنج میشود
و بفرش در یک سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جهات باشد و مقیم مضروب مذکور
بر اخوات اخایه قسمت و یک خارج میشود و بفرش در دو چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم
همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بفرش در چهار شصت میشود که حصه هر فرد از
آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در شصت شصت یکده نیز مضروب کن
نصیب سابق و آنچه شدند اصل مسئله تحقیق بسوی عدد زوئیس ای محبوب پس بعد از اشدش هر مضروب
بهین نسبت و بر زوئیس هفت ضرب پنج قسمت یار و تقسیم ضابطه سوم بر دریافت حصه هر فرد از فریق
طریقه نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد در مویس
آن نسبت کنی و آن نسبت را غمض کن که در بمثل همان نسبت از مضربی که در اصل مسئله برای صحیح
کرده بای و از هفت ضرب و پنج قسمت بر بی که این طریقه اسهل است چنانچه در مثال مذکور اعداد
میان یک سهم و زوئیس ثلث جهات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود و ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جرات داند و میان دو سهم در دو سهم خواتن یا بیست و پنج است و دو سهم یکصد و پنجاه
چهل و دو باشد حصه هر یک از خواتن یا بیست و پنج و میان چهار سهم و دو سهم سبعة الخواتن یا بیست و پنج است
و چهار سهم یکصد و پنجاه است باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شش نفرانی اگر بجای سومی حد لفظ بشمار زن کمتر
است بنیان قاعده قسمت ترک که هر ورثه سه ضابطه بهر قسمت ترک باشد که توپیری از من بگویم بات
که ما مثل تقسیم صحیح بگشت متروک قسمت مستحق زن بترک و زن با تحقیق سهم صحیح هر یکی از فریق حد مالش بخش ساز
بر صحیح و خارج سهم وارث صحیح این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و زن باشد
بصحیح مسئله آن در سهم و زن را چگونگی تقسیم نمایند میگوید که اگر زن ضابطه تقسیم ترک بر سبی با تو بگویم که اگر ترک
باشد که مسئله آن تقسیم یافته تامل حقیقی یا ملکی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً صحیح از سجد و متروک هم بود
یاسی و شکست و گویا متروک با ترک تامل حقیقی و ملکی نه شده باشد سهم هر یکی از هر فریق که بصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد صحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن و
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو و اخذ عینی که مسئله استش و عول بهشت و ترک بست و بنابر
میان بهشت است پس سه را که بصحیح مسئله حصه زوج است در بست و پنج که عد و مال متروک باشد ضرب کردیم
بنها و پنج شد از آن بهشت که عد و صحیح است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه من دینار حصه زوج
و چون یک سهم ام را در عدد و زن متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج سق و بعد قسمت بهشت
سه دینار و یک من حصه ام برآمد و چون دو سهم هر یک از اقلین را در عدد و زن متروک ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه و بعد تقسیم بهشت شش دینار و یک ربع حصه بخت برآمد بدانکه این من است
توافق ترک بصحیح قاعده دیگر نیز ذکر نموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس فرود شد که در سلسله نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود سه خاص بهر توافق است اینجا بنیر قانون دیگر ای و انا مال متروک را
بصحیح و در حقیقت توافق است هر یک پس از سهم هر فرد ضرب در وفق مال باید کرد و وفق صحیح را گرفته
بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان هر چه خارج شود از قسمت آن سهم
از برای توافق ترک بصحیح قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را بصحیح توافق باشد
پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تقسیم منقسم باید نمود و هر
خارج قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمر چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دو خواهران خیانی
که اصل مسئله استش و عول نه و ترک سبی دینار متوافق با صحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج است
در ده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تقسیم است قسمت نمایند ده خارج قسمت

بنیان قاعده قسمت ترک که هر ورثه سه ضابطه بهر قسمت ترک باشد که توپیری از من بگویم بات

بیان قسمت شرک با هم

بیان نکاح

حصه شود بر باشد و بر هر یک از اوقات عینیه و انفرادیه یک سهم بود چون از او درده ضرب کنند همان دهه حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه هر یک از اوقات همان بر آید سه باز در باب هجری سلوک حصه بر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه دریافت حصه بر فریق بود و اگر تراز یافت حصه بر فریق منظور باشد به همین طریقه ضرب تقسیم حصه بر فریق را در باب ثلث در مسئله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه فریق اختین چهار بود و بضر در است و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت و پنج دوازده و نصف خارج قسمت حصه فریق اختین است و در مسئله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق از اوقات اربعه ایمانیه چهار بود و بضر در و فریق ترک چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق از اوقات است بیان قسمت شرک بر غرامه دادن و ام گزینی تدبیر دین دائن چو سهم وارث گیرند که مجموع دینا لعل به مجموع بی تصور خلل به باز جاری کنای گرامی ذات انچه بقسمت ترکات به غیر با بضم غین و فتح رای مطیع و میع الالبی مدوده جمع غریم یعنی دائن و دیون بر دو و مگر اینجا یعنی دائن است بدانکه هر چهار متروکات است بعد تجزیه و تقسیم با نذا که ادای دین کفایت کند فیما و اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائن تقسیم نمایند و طریقه آنست که دین بر دائن را بمنزله سهم هر وارث از تقسیم مسئله شمارند و مجموع دیون در عمل مانند مجموع تقسیم بلا قصه هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه هر وارث گفته اند در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با مجموع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعدا دین بر دائن و بر جمع ترکات نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً اگر که نسبت سیزده و دینار است و وام و نه و پانزده و دینار و دینار آن یکی و پنج و دینار از آن گیری و میان که دین و دینا است و بضر ده که عدد دین یکی از دینا است و سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آن را بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت است صحیح و دثلث حصه صاحب مشره باشد و بضر پنج که عدد دین یکی است و سیزده ترک شصت پنج شد و همیشه بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب خمس است و بر تقدیر مراعات بقاعده مخصوصه توافق بیان دین ترک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینا فرض کنند میان ترک و مجموع دیون که پانزده است توافق ثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دین است و دثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب مشره باشد و همچنین بضر پنج و دینا یکی در سه پانزده حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه دائن دیگر باشد یعنی خانه که انهم جمله اند در اینجا هم پنج خارج نظم نموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بنظم آن بر و اخته داخل متن ننیدیم و این شرط را هم بیان آن تخارج است که بجزی معین از متروک به واری راه صلح کرد و سلوک به اهل این فن تحاشش

خوانند و بهر ضبطش چنین سخن را ننهند که متعین است باینکه سهم هر یک جدا جدا بشمارد حصه آنکه در صلح صریح به هر یک
باید نمود از تقسیم باقی مال را یکی مقسوم بر سه سهم بقیه معلوم مثل یک عم و شوهرو مادر و صلح بر هر مرد و اگر شوهر و مادر
سه حصه کنان بخواهد از آن دو ام را بدی که هم را بقیه بصورت تعد و در شصت یک از جمله و از آنان بر جز شصت من زن را بیک
میت با و از آنان یکم را به مصالح ساوک نمود و گفت که شتی فلان از ترک در حصه من گذارید باقی ترک را با هم تقسیم
نمایند و بر همین مصالح واقع شد بل فوج لیس این مصالح را استخراج نام کرد و بدستش از خروج معنی برگردان این مصالح جزو
جائز است تجزیه و کسب این مصالح و اوارش که استخراج ندیده ام لکن جواز مصالح در میراث از کسب ایشان مستحب است
و لکن عام البصایح بر ضبط قاعده استخراج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله و شریع مصالح
دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا بشمارند که بمصلح چند سهم می رسد و چنانچه سهم فلان و چند سهم سب
بهمان است بعد از آن سهام آنکه سهم یک بر چیزی رسیدن از ترک هر حصه صلح نموده از صلح مسئله طرح باید کرد و باید
از حصه باقی سهام را محفوظ بدارد و شصت پس آنچه از مال متروک بخواهد مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند تقسیم کنند و هر یک را بقدر سهامش مانند شصت شصت
و یک عم و شوهر و مادر گذشت در بصورت مسئله اگر شصت شصت پس اگر شوهر بر هر مرد که در دست مصالح گذرد
صورت حصه زوج را که سهم ستان اصل مسئله بنیز از بد باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است
پس بقیه ترک را بعد از آن سهم بر همین سهام مثلثه منقسم گردانند و دو از آن با دو و یک عم بدیند و اگر هم پدر
مصالح کند ترک بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوجه و دو با هم رسد و اگر ام مصالح کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوجه و یک با هم رسد و اگر ابا می رسد و ام هم را حظی از میراث نیست چون باقی از حصه زوج
فراورد و ابا هم می رسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بصورت مصالح که احدی بر چیزی بر دو حصه
با هم رسد و ابا هم رسد و شصت فریقین نیست که زوج و ابا این گذارد مسئله از دو زده است سه از آن بزوجه و
دو باقی هفت با این رسد اگر زوج مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر نه تقسیم کرده دو باقی هفت با این رسد
و اگر ام مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر ده قسمت نموده سه بزوجه و هفت با این رسد و اگر ام مصالح نماید
پنج قسمت کرده سه بزوجه و دو باقی هفت با این رسد و اگر آن گشت خد عول ایماں به مذبح اکثر صحابه
بدان به غیر از این فرض نماید اگر چه بعد پنج کس تر از نظر هر چه باقی زایل فرض بود و جز بزوجه و این کن بر آنهار
رود و لغت معنی باز کرد و این است و در اصطلاح باب فرائض باز گردانیدن بقیه ترک است مستحقین آن
در دو قسم است دعای صحابه مجرد قابل شده اند و همان مقدار فریقین خفیه شیعیه است و درین ثابت شده است
عنه بجز از دو فرقه بلکه گذشتن ترک فاضل تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی امام مالک

١٥٠

نیز پیش از اختیار کرده اند که محققان از اصحاب امام شافعی بصورت نقد آن بیت المال قابل برود شده اند پس باید
که اگر سوای اهل فرض کسی از نصیبات یافته نشود و ترک میت هر چه از اهل فرض اقلی باشد بر اهل فرضی که سوز و جین
رو باید کرد و این عباس بر جده هم روفا انداشته و حضرت عثمان ثمال بر برز و جین هم پیش از او بوده
بصورت اعلام دیگر ورشته نسبی برز و جین هم درست و برز و جده و نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که مختار
امامیه و اهل عیانیه علامتیه مانع رو بر اخوات خانیفه است غلاما لاهل نیست و مختصه یار سنائل رو به یکی بر چهار قسم بود
که بقدر اهل غیر اهل و جنس واحد زایل رو باشد عدد کان بود بر آردن و ساز از و مسئله شوالیون و مسئله در
دو نیت از دو دان و همچنین دو واخت مثل آن و بعضی مسائل رو به یکی بر چهار قسم شصت قسم اول آن که در صورت
نقد آن غیر اهل رو یعنی در مسئله رویه که من لایر و علیه موجود نباشد اگر در آن مسئله از اهل رو و جنس واحد باشد
از عدد رؤس همان جنس واحد بقدر تسبیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو وقت گذشت یا دو وقت
پس تصحیح مسئله از دو باشد بلکه هر اواز جنس نیم مقام قسمی نه و از ده قسام ذوی الفروض است و در جنس بی مسئله
گیرند از جمیع سهام بی تاخیر و قسم دوم آنکه بصورت نقد آن من لایر و علیه اگر من یرو علیه و جنس بی مسئله بی مسئله
مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اول تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلفه تصحیح مسئله سیده
باشد آنرا مجتمع کرده بعد از آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو جنس
سه جنس عدم اکتفا بدو با فو مثل آنست که با استقرار معلوم شده که من یرو علیه زاید بر سه جنس در یک مسئله تصحیح
احمال صورت ممکنه اجتماع اجناس من یرو علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و منگوید مسئله در دو سید یار
از دو دست و در ثلث با سدن سه نیکوست یعنی اگر دو سدن در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح
یابد مثل جده واخت لام که اصل مسئله از شش است یک یک بهر یکی افضلیت باقی بر و پس تصحیح مسئله از دو
و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خانیفه
که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خانیفه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی
بما و نزد اما میله جملع ثلث با سدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است
نزدشان بید آنکه لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخصه سدن چارای یار و ثلث
با سدن پنج شمار نیز از پنج یار مسئله سازد نصف که با دو سدن شد از آنها نه سید بصورت اجتماع نقد مسئله
مسئله از چهار باید و نیست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید و شش دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و یکی و دو دختر پس هر

مسئله از سه سهام است اما باید گرفت بدانکه باطل است که در صورت اجتماع اجناس متعدد سهام مسئله در دو دست و در ثلث با سدن سه نیکوست یعنی اگر دو سدن در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح مسئله از دو و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خانیفه که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خانیفه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی بما و نزد اما میله جملع ثلث با سدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است نزدشان بید آنکه لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخصه سدن چارای یار و ثلث با سدن پنج شمار نیز از پنج یار مسئله سازد نصف که با دو سدن شد از آنها نه سید بصورت اجتماع نقد مسئله مسئله از چهار باید و نیست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید و شش دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و یکی و دو دختر پس هر

اینکه در صورت اجتماع اجناس متعدد سهام مسئله در دو دست و در ثلث با سدن سه نیکوست یعنی اگر دو سدن در مسئله من یرو علیه یافته شود مثلاً از دو تصحیح مسئله از دو و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدن جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو و خواهر خانیفه که سدس حق مادر است و ثلث حصه هر دو خواهر آن خانیفه اصل مسئله از شش تصحیح از سه و بهر دو خواهر آن و یکی بما و نزد اما میله جملع ثلث با سدن متنوع است و این صورت داخل قسم اول است زیرا که او را دام بام مجموع است نزدشان بید آنکه لفظ سدس بضم و ال و سکون آن بر دو آمده و دان بخصه سدن چارای یار و ثلث با سدن پنج شمار نیز از پنج یار مسئله سازد نصف که با دو سدن شد از آنها نه سید بصورت اجتماع نقد مسئله مسئله از چهار باید و نیست مثلاً نیت ام که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام هر دو چهار است بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید و شش دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دو دختر و یکی و دو دختر پس هر

[illegible]

مسئله از دوازده کو بود که این از رده است و نمود این مثال غیر توافق است یعنی در هر تیکه میان باقی در پس
 تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع ربع بانگشتین مسئله از دوازده بود که این چون از چهار کمال
 مخارج فرض زوج است و کرده یک که فرض است بر آوردند به باقی را باروس بنات شصت متباین یافته عدد جمله
 رؤس شصت و اقل مخارج ضرب کردند است حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بنوع دادند و باقی با نذر ده سی
 بهر یک از بنات شصت تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رده است رجوع کرده سه سازم اکنون بشرح و بسط ایجاب
 چارمی از چهار قسم بیان کردیم که هر دو و جنس شود و مجموع یازمین زایل رده فرض من لایر دوه ای سیم و اقل
 مخارج و پس دوه مسئله کان بر کس بر دست دوازده عقل فهم آر بدست ده گشت قسمت صحیح اگر فیها و بین
 صورت است ای دانه یعنی چون از بیان قسم شصت فارغ شدیم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام رده
 میکنم قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علیه و جنس از من لایر و علیه جمع شود و اقل فرض من لایر و علیه اقل
 مخارج فرض من لایر و علیه که بر هر دو و جنس من لایر و علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام گفته کردیم
 برهه دانائی حاصل کرده هر چه فرض من لایر و علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند که این قسمت بقیه مذکور بر
 مسئله مسطور صحیح و درست یابد فیها و معلوم عا و این قسمت جز در یک صورت نباشد که رده و حقه نصیب عا
 خود که ربع است باشد چنانچه قسمت یک و دو یک سجد و دو و اخت انیمیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
 و در چهار چون یکی از آن بزوجه دادند به باقی ماند و بر مسئله رویه بر و اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث است
 بقسمت شصت تقسیم یافت و از آن بهر دو و اخوان و یکی سجد رسید و اگر جدات چهار و اخوات لا شمش باشد
 بر طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات ربه باروس آنها قبائل است و دو و حقه اخوات سه باروس آنها
 متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شمش است و لا و چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دوازده
 حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رویه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند و دوازده بزوجه و سه مسئله
 از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدیند و بنده با ما میوه ربه راج و حقه اخوات انیمیه یک شلست
 و باقی حق جده پدر است و احده باشد یا متعدد بدون رده بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
 دارد و بلکه درین قسم چهارم وجه کتفا با اجتماع دو و جنس من لایر و علیه با من لایر و علیه آنست که مقرر معلوم شده که
 مسئله با سجد چهار طوائف رویه نباشد پس محال در مسئله رویه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظم جماعت
 نظم من قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علیه بود گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها و در خصوص
 تبدیل شعر ربه این اشعار باین شعر فرموده اتفاق مسئله که برای اهل رده است که کن بران قسم بقیه که است
 یعنی او اقل فرض من لایر و علیه ز اقل مخارج شصت بزنند بعد از آن بقیه که است از هر مسئله که برای اهل رده باشد

نقشه نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است بزن همان مسئله و اگر نه ضرورت با قتل مخارج مذکور به حاصلش مخارج
ست با تحقیق به از برای فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر مسئله من بر و علیه مستقیم شود
همان سلب من بر و علیه را قتل مخارج مذکور ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخارج فرض هر دو فریق یعنی اقل و
و غیر اقل و دست مثل چهار و نه بنات و شش صلات که اصل مسئله از دست و چهار است مرد بهشت که اقل مخارج فرض
زوجه است و بعد از آن فرض شش بنات باقی بر مسئله من بر و علیه که بوجه اجتماع ششین با سدس پنج باشد درست میشود بلکه
بیان هر دو با اینست پس پنج را در بهشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب مخارج فرض من بر و علیه من لایر و
شمارند و نزد امامین مسئله بنات واجب جدات اند پس اجتماع من لایر و علیه با شش احد از من بر و علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفق فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از دست و چهار و نه بنت
و چون بهشت باقی بعد از آن فرض زوجه بر مسئله من بر و علیه که از پنج است مستقیم میشود و ضرب پنج در بهشت از چهل
نست خاتمه مسائل و دیگر کتب آیینیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم
هر فرقه از مسئله روید سه که توغوی که کرد دوشای جان به سهم هر فرقه نیزین فریق عیان که بهر یک چه میر
بشماره از همین مخارج فرض ای باره از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر و ذی ناکام بهمان که ای محبوب
کرده سوی من بر و منسوب به حاصل ضرب آن پس اقل به سهم من لایر و منسوب غافل یعنی اگر توغوی که سهم هر فرقه
ازین فرق من بر و علیه من لایر و علیه از همین مخارج فرض که مسئله روید بر آن منتهی شده به توغوی که بهر یک چه میر
پس برادر یافت سهام من لایر و علیه طریقه آنست که سهم من لایر و علیه اقل مخارج شش یافت است از در همان مسئله
که کوچه و علیه منسوب کرده یعنی مسئله که بر من بر و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه که بعد از
زمن سهام اقل رود به بار در باقی که آن مانده از سهام کسی که ای مسعود نیست اقل ردگی محدود و به حاصل سهم
من بر و سیلان به جعفر نیک خود ختم بیان یعنی وقتیکه سهام من لایر و علیه در باقی بعد از آن برادر یافت
من بر و علیه سهام اقل رود که از مسئله خودشان با نهار رسیده و در باقی از سهام سیکه در اقل و مسعود نیست
در اعداد که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از آن سهم شش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه هر طائفه از
من بر و علیه مانند شش و در همان مسئله چهار زوجه و نه بنات و شش جدات چو یک که سهم زوجهات است
پنج که مسئله من بر و علیه شده ضرب کنند پنج سهام زوجهات بر آید و همچنین چهار سهام بنات منتهی که از مسئله
علیه بودی میرسد در هفت که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند دست و هشت حصه بنات تسعه حاصل
و یکدایک سهم جد را در هفت که کوچه ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات منتهی دانند بکنه رساله منظور
پس این را ناظم علیه الرحمه افهم که به بود بلکه صریح اخیر شهر سوم در مسائل موجوده یافته شده اند خود نظر کن

نکته معرفت سهم هر فرقه از مسئله روید

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در سلسله اگر یک که نسبت با بعضی یعنی بعضی عارضی ذوات الفرض گردیده و اگر
از بعضی آنست که اگر اخته و احوه تنها بدون خواهری دیگر یا برادر نمی بود و نیز بصورتی که در اندیش از ذوات الفرض
با کلیه محرم و غیر محرم باشد در عداد ارباب الفرض اند و وجه تمیز این سلسله با گذشت آنست که این صورتها
بعضی در قبیله یعنی اگر واقعه شده و صورتش نیست که زنی مرد و زوج و اعم و جزو اخت ایجابیه گذشت بجای ایجابیه
اگر علانیه باشد نیز مسئله از اگر به خارج نشود و غیر انصاف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف می رسد
اصل مسئله از ثلث است و بنحوی می کنند و اینجا در حق جد تقاسم بهر دست از سدس جمع مال که یکسار ثلث باشد
و بهتر از ثلث باقی بعد نصیب زوج و اوست که یک سدس کامل ثلث یک سدس ثلث باشد و وجه غیرت تقاسم است
که نصف حصه خواهر خواهد یافت و از نسبت و به نسبت با خواهر رسیده زیرا که از عول حصه هر یک متساوی شده و هرگاه
هرگاه تقاسم نماید مجموع سهام مرد و چهار و تقسیم بر شش هر دو که بمنزله ثلث است مستقیم غنی شود و پیش از این غیر
کند نسبت به نسبت پیشوند از این حق شش بر شش و شش نسبت به شش و در نتیجه سهم هر دو نه خط اخت و بعد تقسیم نصیب
با حصه اخت و از ده بخشودن چنان که اربابان مرد و تقاسم نمایند نسبت به چهار باخت خواهد رسید پس نسبت
اینجا اخت اول صاحب فرض ساخته تا با کلیه از میراث محروم نشود و با آخر عصبه که و اینده که نصیبش نصیب
از و یا دین پذیرد و در مسئله مقدمه نسبت از ذوات الفرض شدن اخت را بود بناء علیه اخت از ثلث حلی نه مرد
و اگر سجا اخت درین سلسله و اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عاقله و اگر به باقی نماند اگر چه دخول
بجای یکی باشند حق مادر از ثلث سدس رد می کنند و از ثلث که اصل مسئله است سه زوج و یک نام و یک سجا
باختین خواهد رسید تقاسم سدس کل بر صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک سجا بجای
اخت باشد سهم مسئله از ثلث سدس یک یک باشد و وجه فرقیست بهر دست و اگر عصبه است چیزی غیر سدس و در صورت
سدس برادر بعد از تقاسم و ثلث باقی است نیز و اما می درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر خواهد بود
حق در ده خواهد بود و سدس یک سجا باسد و در سائل جدا خدائی که یک سجا سیئه این است بهر حال
بعد گذشت حاجت اعاده ندارد و بیان مناسبه سه مرد آن که غنائق و نسبت به و در مستحق مال گذشت
و از ثلث قبل قسمت مردن به نیز راه عدم نمود و سلوک بهر خط و گیران گردیدند و نسبت به ثلث ثلثی از زمینها
که نسبت به آن کسان که وارث خود داشتند همچنین چند طبقه دیگر و یک تقسیم مال شد تا غیر نام این انتقال از حاکمان
و شریعت مناسبه چندان است و نسبت به در لغت معنی نقل و تحویل است و این اصطلاح این علم عبارت از انتقال و در
است قبل قسمت بسبب آنکه بخواه آن نشان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی و فانی کرد و در نتیجه
مال خود گذشت و از ثلث از و در مذکور قبل قسمت مردن که مورث خود نیز راه عدم نمود و سهم این متوفی ثانی

و در
مستحق

است که مانی الیاد اقل از تقسیم باشد و در تبارین او و پس ای و نامزدان تقسیم اول آخر را به خرج هر دو مسئله شماره حاصل
 ضرب هر دو جای یارده یعنی و اگر میان تقسیم مسئله است ثانی و مانی الیادش تبارین بود پس تقسیم دیگر را در خرج اول ضرب
 خرج حاصل ضرب هر دو جای یعنی در صورت توافق و در صورت تبارین خرج هر دو مسئله ای تقسیم هر دو صورت مذکور
 شمار کن به پلین تقسیم سوین بر دوازده و سیم را مقام دوم سازد جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن پورثانی و اولی
 آن ضوابط گفته ام سابق به کن مراعات آن درین لایح به همین پنج رابع و خامس و ثانی مبلغ است چون سابق
 بقاعده واجب الی رعایت وان به کنذ تا امان نهایت وان به یعنی چون از تقسیم مسئله است دوم خارج شدی پس تقسیم
 مسئله است سوم مشغول شو و این است سوم را بجای میست دوم بگردان و هر چه بعد تقسیم دوم مبلغ اعداد مسئله
 میست اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد از آن باین مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانیه
 اول عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین حق که ثالث باشد نیز کن یعنی اول مسئله است ثانی
 تقسیم کن سوین که میان تقسیم و مانی الیاد و اگر ام نسبت است به صورت توافق و تبارین و خرج و کل تقسیم ثالث را در مبلغ مذکور
 ضرب کن و حاصل ضرب را بر دو صورت مذکور که توافق و تبارین باشد خرج هر سه مسئله شمار کن و به صورت ثانی میان
 تقسیم و مانی الیاد احتیاج ضرب و تقسیم نیست به همین پنج که طریقه تقسیم مسئله است ثالث مذکور شد هر یک از است چهارم
 پنجم نیز بجای ثانی است ششم که آنهم بجای ثانی است و مبلغی که از تقسیم سوم حاصل شده اول مسئله است چهارم
 باشد و مبلغی که از تقسیم چهارم حاصل شده اول مسئله است پنجم باشد و مبلغی که از تقسیم پنجم حاصل شده اول مسئله است
 ششم باشد و همچنین قیاس کن و بر این مسئله هر یک از این اوقات قاعده تقسیم مذکور را در بار مسئله نسبت و ضرب
 غیر تا واجب الی رعایت و به همین طریقه تقسیم تا با نهایت باید دانست که گفته ام دوم و سوم و تقسیم و اول و ثانی
 هر دو در کمال استاده آمده سه چون زنی فوت شد که مالی داشت و در شزوج و بنت و ام یک داشت و زنان
 میان زوج قبل تمتع و زوجه اب که از زوج حفظ ارثش برده بعد از آن بنت مرد و وارثان به بنت و اینین و
 جده اش را و ان به پس ام هم پیام مرگ رسیده و زوج و اخوین و ارثش گردیده این مثال است جامع
 طریقه تقسیم بهر سه صورت تذکره و توافق و تبارین صورتش اینست

جمیده البسکه من ۱۲ تروا سه و نصف سه من ۴۴ تقسیم من ۱۹ تقسیم من ۴۴ تقسیم من ۳۲ تقسیم من ۲۸

خرج و اوصاف	بسته جامده	ام محمود
ربیع	نصف	سه من
۱۲	۴	۳
۱۲	۹	۴
۱۲	۱۸	۲۳
۱۲	۳۶	

قادی الیہ

واحدہ مسئلہ من ۴	ما فی الیہ ۴۴ شم ۹ شم ۲	بینما تامل
ابن موصوف	ام منقوتہ	زوجہ شکورہ
$\frac{2}{3}$	ثلث باقی	سج
$\frac{2}{3}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{3}$
۱۶	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{3}$

عائدہ مسئلہ من ۶	ما فی الیہ ۹ شم ۱۸ شم ۴	بینما تامل
ابن شاکر	ابن ناعت	جدہ ام الامم محمودہ
$\frac{2}{3}$	$\frac{2}{3}$	سج
$\frac{2}{3}$	$\frac{2}{3}$	$\frac{1}{3}$
۲۳	۲۳	۱۶

محمودہ مسئلہ من ۲ تفریق فی اشیاع من ۴	ما فی الیہ ۴ شم ۳۴	بینما تامل
زوجہ احمد	زوجہ شکورہ	زوجہ عبور
$\frac{2}{3}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{3}$
$\frac{2}{3}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{3}$
۱۶	۱۶	۱۶

موصوف	منقوتہ	شکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	شکور	عبور
۱۶	۸	۸	۲۳	۲۳	۱۶	۱۸	۹	۹

برائے در خصوص اصل مسئلہ محمدیہ بوجہ اجتماع نصف ربع و سدس از دوازده هست چون سه زوج و شش زن باشد
 دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئلہ رویه است اولاً از اقل مخارج فرض بر این کرد که چهار باشد
 کنند و یکی از آن زوج و مندر باقی سه بام باشد شش زن و سه بام و امده ام که یکی چهار باشد مستقیم است میان آن زوج و یکی
 است چهار را که مسئلہ زوج بود و درین چهار که بختی که روس است ضرب نمایند و از شانزده حاصل را در ربع تقسیم کنند
 چهار از آن زوج و نه بختی سه بام خواهد رسید و اصل مسئلہ زوج متوفی که بقوی شمال حالت تامل میان آن زوج و یکی
 بوجود ربع چهار باشد و باقی الیہ شش نیز چهار و این بر دو شمالین با هم مستقیم تقسیم کنند و وجه شش یک باشد و شش نیز یک که
 شش باقی است پدر شش باقی دو بصورت میرسد اصل مسئلہ شش متوفاه که شش بر شمال نسبت توافق تقسیم و
 ما فی الیہ است پس دو شش باشد و ما فی الیہ آن بر دو میان بر دو توافق باشد است پس دو را که شش
 شش قائم مقام روس است و شش یعنی شش اول که شانزده باشد و در یکم اصل مسئلہ است ضرب کنند
 حاصل قسمت کسی و دو باشد مخارج بر دو و مسئلہ بود و در خصوص شش ما فی الیہ پنج بختی چهار گردد و سه از آن زوج

و فوازده بهر دو این وسیله بنیت دمی خواهد رسید و اصل مشکلم تنوفا که سفین شمال تباین مابین صحیح و مافی الیه
 بود و نصف از دو باشد و صحیحش از چهار که مافی الیه تباین را و پس چهار را در مبلغ که می بود و ضرب نماید
 یکصد و بیست و بیست حاصل شود که بنانی خرج مسائل و از آن صحیح بطون را ربع است پس مافی الیه شش و شش
 میرسد بجزده سهام زوج است و بجزده سهام غریب که هر یک نه میرسد بطریق استخراج سهام و در شصت
 اول و آخر و مناسبتی از مبلغ نه بهر دو از یک حصه هر یک به شصت و از من طریق اینک که بجهت اول و ثانی
 است بیست و بیست که مافی الیه و در شان اول را در این بجهت دومین آنجا به حصه و از شان آن دو دیگر در شان مافی الیه
 همان گیرد اگر خواهی که سهام و در شصت هر یک اموال از مبلغ تقسیم برای پس طریق است که اگر در تقسیم اول و دیگر بیست و بیست
 معلوم یعنی تباین است سهام و از شان بیست اول در صحیح دیگر ضرب کنند ای حصه هر دو از شان را از بطونیکه فوق بطون
 از مناسبت باشند و در صحیح دیگر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن و از شان دانند و طریق استخراج سهام و از شان
 آن بیست و دیگر که خاتم المناسبت و بطون خیر بود نیست که حصه این و از شان را که از صحیح مسئله مورث ایشان رسیده
 در جمیع مافی الیه همین میتا دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حاصله شش خواهد بود سه هر دو و با هم
 موافق اند اگر چه که بهر ضرب است سهم مگر به و در تقسیم و وفق مافی الیه و بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر یک
 از تقسیم اول و آخر را به هم توافق است پس در بیست و بیست هم اگر چه بر او ریافت سهام هر یک از و در شصت اول و دیگر
 بهر ضرب سهام هر یک است مکن بهر ضرب سهام و در شصت اول مغروب فیه وفق صحیح اخیر است و برای ضرب سهام
 و در شصت اخیر مغروب فیه وفق مافی الیه بیاید خلاصه نیکه بصورت توافق سهام و در شصت اول را در وفق صحیح و سهام
 و در شصت اخیر را در وفق مافی الیه ضرب کرده حاصل ضرب را سهام صحیح شمارند بیان و دومی الارحام
 به است توریث و در حتم مقول به از کبار صحابه مقبول به است مختار بود خفیه همین به همین جهت که این
 یک است بدین ثابت تمقام و نسبت قائل بارت ذوالارحام به است مختار را که این به است بهر وقت هم صحیح
 بدین مشرب به بداند که در حتم و تقسیم و کسرهای مختلفین در لغت بعضی صاحب قرابت است و در شرح هر قریبه
 سوا که باب و انحصار عصبیات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس توریث و در حتم از کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمر فاروق
 و علی مرتضی و امیر المومنین و ابی سعید و جراح و معاوی بن جبل و ابی الدرداء و غیر هم رضی الله عنهم منقول شده و در
 روایتی از ابن عباس جمیع آمده و علقه و ابی بکر و شرح و حسن بن ابی سیرین و عماد و مجاهد و ابن عباس و ابن عمر
 و همین حکم مختار را نام ابو خفیه است و بر همین وجه صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد و غیره نیز همین طرف را گرفته
 و علقه ای نامیده هم توریث و دومی الارحام احتیاج نموده اند و بعضی هم به است مختار اهل سنت شامل کرده اند
 در بعضی کتب که شریک است لکن زید بن ثابت از زمره صحابه قائل به است و در اکثر کتب معتبره شافعی شافعه از ابن عباس

طریق استخراج سهام و در شصت و اول و آخر و مناسبتی از مبلغ

بیان و دومی الارحام

جناس غیر تکرار است و معین بن سید و معین بن جابر تا بسین هم بدین گفته اند و مختار امام مالک هم همین گفته است
و امام شافعی نیز این شهر را گفته و مقام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم است به برقری که نسبت آن به
عصبه نیز نیست ای ذی فهم بدست و شروع و در محرم نامش به تقسم و آن بجا را فاشش به آئینی آن صاحب طاعت
که ذی هم قدر و عصبه نیست در شروع نام آن ذورحم است و آن به تقسم بجا عصبه است به عصبه اول بجا
اموات و آنکه ششتمی بدخل بنات و اول اولاد دختران شهر به بعد از آن نسل دختران پس به عصبه و اولاد
اصناف اربعه که بجانب بیست برخل دختران ششمی و منتسب باشند یعنی چون بطرف بیست آنرا نسبت کنند و واسطه
این نسبت است واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران جلیلی اگر چه فروتر باشند باید شمرد و بعد از آنها اولاد دختران
پس بیست است اگر چه فروتر باشند به عصبه ثانی که بیست موقی براید انتما جان بشمار آنجا بود غیر دخل ام بالذات
یعنی اجداد و فاسد و جدات به عصبه ثانی از اصناف اربعه آنست که موقی را بجانب بیست و انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی در آن انتساب با هم بالذات واسطه نسبت شود و مراد از آن جد و فاسد و جدات فاسد
که نیست بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود به عصبه ثالثه که تمامی آن به سکا بون بیست است عصبه
نسل دختران بنات دخترانی و نیز از بنای رخ لام خوانی به عصبه ثالثه از اصناف اربعه آنکس است که انتسابش بطرف اربعین
بیست ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف بیست آنرا نسبت کنند با هم واسطه نسبت واقع شود و این عصبه اولاد خواست
ایمانیه و علانیه و اخفایه است و همچنین بنات اخوة ایمانی و علانی و اخفای است و نیز ازین عصبه پس از رخ اخفای
اند به عصبه رابع که ششتمی است همان به سکا بون جدتین ایمان به عمه و خال و خاله اموات به هم لام نیز نسبت
ستوده صفات به عصبه رابع از اصناف اربعه که همان منتسب است بطرف هر دو و جدیت که ابالاتی الام
باشد بطرف هر دو و جدیت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت است که اگر خواهر ایمانیه و علانیه پدر بیست است
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخفایه پدر بیست است ششتمی بسوی جد پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین عصبه خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر ایمانیه و علانیه مادر بیست است سکا بون جدتین مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخفایه مادر بیست است ششتمی بسوی جد مادر بیست خواهد بود و دیگر ازین عصبه هم خال
میت است یعنی برادر ایمانی پدر میت که ششتمی بجد پدری میت است و ام ام ایمانی و علانی از عصبه ثانی از ذوی الارحام
نیست عصبه ثانی ذوی الارحام و بر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره ششتمی شود و آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل ام ام بون میت و احوال آنها و همچنین عموم خود که جدین و
جدتین میت مگر آنکه تکلف و عصبه رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین ام از آن گیرند که بدرجه اولی باشند و فوق
آن سه از ابو یوسف انجین بر و است که بهین بعینه مرضی است و در محمد روایت است درین که بقول

امام اعظم وین به صنف ثانی است اقربا لا اصناف به بعد از آن اول از ره نصاف آمده باید دانست که در تقدیم و تا
 اصناف را بجهت مذکور از امام ابو حنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن صالح
 چنین روایت که بهترین ترتیب اصناف مرضی امام ابو حنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن ابن امام روایت کرده که در
 اقدم لا اصناف اول است بعد از آن قوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزویت است بعد از آن
 اصل است بعد از وی جزو ابی بعد از آن جزو جد و همچنین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی بهست در بنیقام و همچنین
 ترتیب توریش این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرقی نیست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث هر
 یک از جمله مذکور است اجتماع با هم و ارث تواند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
 روایت کرده و آن روایت نیست که امام ابو حنیفه چنین فرموده که اقربا لا اصناف صنف ثانی است و صنف اول
 بعد از صنف ثانی است بمقتضای نصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات قوی و اعلی است چنانکه که در درجه اول
 یعنی امام ذات الفرقیه است و نزدیک محاذی بن بنت است ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست نیز جد ابو الام
 در قصاص میت اگر مبادرتش شده باشد کشته شود و ولد بنت میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام به
 که میان صنوف ذوالارحام به صنف ثالث مقدم است ای را و به بر الام زمره جاد و یعنی این هر دو روایت
 از امام ابو حنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف رحمه الله محمد بن محمد رحمه الله است که از میان اصناف قوی الارحام صنف
 ثالث که اولاد اخوات و بنات خوة و ابائی اخوة لام باشد جواب لام زمره جاد و مقدم است و اولی و اولی
 مصلحتین یعنی مخی و بهاد آورده بیان صنف اول قوی الارحام سه هر که اقرب میت از اینهاست
 بهر سبب اقدم و اولی است پس بنات بنات و اولی به از بنات بنات اینجا به و رسا و بر تبارند به هم
 و انبیان مثل و ارث است اقدم پس از اینجا است بنت بنت اقدم از بن دختر و دختر بعد از آن از بیان ترتیب
 اصناف قوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریش آنها ضرورتا پس از حال توریش صنف اول بیان
 میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافت شود پس هر که قریب میت باشد میراث را همان اقدم و اولی است
 بنا برین قاعده بنت البنت که مدعی سببیت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت لابن که مستحب است و در علم
 است اگر چه واسطه اش قوی است با اتفاق فریقین اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه با هم برابر باشد که وساطه هر یکی
 بعد باشند از میان آنها اولاد و ارث یعنی نسل اول فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم و ارث است پس بن سبب
 بنت بنت لابن که دختر زن است الفرقیه است اقدم و اولی از ابن بنت است که هر چند خودش قوی است لکن پس
 ذات الرحم است نزد امامیه و سبب مختار در بیحورث و اولاد پس اگر چنانچه ابی یوسف عفا و اولاد دختر اگر چه که ابی یوسف
 در اولاد او دهری لکن در صنف لایق مقدم میگردد و پدر و مادر میت حاجب آنها نمیشوند و اگر سببیت

بن صنف اول قوی الارحام

سر یک است از نسل و از آن یک پسر یا دو نسل و از آن هر یک دو پسر یا دو پسر حسن یا عیوب است مال بر
 سر ایدان و در وقت عادت کرده اند بیان به سر زنی راست نصف حصه مرد و با صولش نظر نباید کرد و به بل خلاف و در وقت
 نیکان یکسان به هست و مردی و زنی یکسان به یعنی اگر مردی از اینها سادی اندر چه هست و میگوید اینها از اولاد و از
 نیست مثل بنت ابن البنت و این بنته البنت یا هر یکی از اینها از اولاد و از آنی هست مثل این بنت لابن و بنت
 بنت لابن پس در تصور تنهایی او صفا کرده اند در قول اخیر خودش حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام علی حنفیه ^ص است
 است قسمت مال متروک و در وقت عادت به وجود به سر ایدان بیان کرده که در وجود بین لکن در ضعف الاشی تقسیم
 نه ایند و نظر مذکور است از نسل اصول این فرو عادت کنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوشت
 یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنته البنت که مال بنها لکن خط الاشی تقسیم خواهد شد و ذکورت اب البنت
 و انوشت امام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه به صفت ذکورت و انوشت ملحوظ اولی و مهم است
 اگر هر یکی از آنها از یک صفت اند چنانچه در اینجا است در فروع آنها لکن در ضعف الاشی تقسیم کنند و اگر مختلف است
 و در حصه با اولاد و غیره یکی حصه با اولاد و ختری دهند و ذکورت و انوشت فروع را ملحوظ کنند چنانچه بنت
 و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن یک دو ثلث است و نیز امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
 باشد و در محمد و اتفاق اصول به رای ابو یوسف حسن منقول به و در خلاف است صفات اصول به تقسین اصول
 منقول به حصه اصل را بفرع دهند و بخلاف فروع دل نمیدهند چنان از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله فرست
 حاصل شد لیکن گویش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفات اصول در ذکورت و
 انوشت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوشت اصول اختلاف است از محمد
 رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختصه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرع میدهند
 و با اختلاف کوره و انوشت فروع متوجه نشوند پس سری که بود در یک ختره و ختری بهم بود و دخت و دگر به
 هست با اتفاق قسمت مال به بهر زن نیمه نصیب رجال به این مثال است که حکم ابو یوسف و محمد رحمه الله
 در تصور کیست که اگر میتی را یک ابن البنت است و یک بنت البنت مال میت با اتفاق میان حسن
 میان برود و برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف حسن باعتبار ایدان فروع و صفات آنها و
 نزد محمد رحمه الله بجا اتفاق صفات اصول و ثلث بابن یک ثلث بنت خواهد رسید نزد امامیه که اب البنت ^ص
 بر دو بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید و یکی ابن بنت دختره و آن گریب بنت بنت که نزد
 نزد آن بر دو طور قسمت آن به در فروع است بر سر ایدان به بطریق محمد بن قسمت به در اصول است اندر تصور است
 بطریق ثانی محل قسمت آن به حق هر اصل و به فرع همان به این مثال است که در آن حکم ابو یوسف و محمد رحمه الله

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوالارحام مساویة الرتبة در بطن سادس گذشت که نه از ان نوزاد و اولاد بنات
 و ابناء و سه رجال از اولاد بنات و در این دوازده شخص احدی ولد و ارث نیست پس هیچ این مسئله نوزاد و اولاد
 رحمة الله و پس و انش از پانزده است باعتبار عدد و روس لکن در ضعف الانثی میسر شد و نوزاد محمد رحمة الله و اصل مسئله
 از پانزده است و همچنین از شصت نیز که مال ترک و یک پانزده سهم کرده و اولاد بطن که سیم بن نه بنت محمد و محمد
 آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکر این مسئله و اثبات یک که یوه سهام هر یک جدا گانه جمع کنند شش سالم بنان و نه سهام
 بنات اند و در بطن ماتحت اختلاف هفت و ذکر اثبات جویند در بطن لکن این اختلاف موجود است که اولاد
 انسانی باشد یک ربع و دو بنت باشند چو شش که حصه بنا کنند است میان اینها لکن خط الانثیین هم نمایند سیم بن و محمد
 خود این خود رسید پس بن هر دو بنات را یک است که کنند و این بن یک شصت و سهام نشد بن آخرین عیش که اختلافی در ان
 واقع نشد و رسانند و در فرق هر دو بنات و در بطن جاس اختلاف است آنجا تقسیم لکن در ضعف الانثی دو باب بن یک است
 رسیده بعینه بفرع هر یکی منتقل خواهد شد و بنی در بطن ثالثی از اولاد و فرق بنات شصت هم اختلاف است که شش بنات
 و سه بن اند و اینها دوازده روس باشند که سهام تسه این فرع بر روس آنها تقسیم میشوند و میان سه نام و در بطن
 ثالثی است پس چهار که ثلث روس شصت حاصل که پانزده بود و هر یک کنند و از حاصل هر یک شصت باشد و همچنین
 نمایند و از این تقسیم سهام فرق بنای ثلثه بطن لکن است چهار که دیده چهار از ان فرع این اول که ولد عاشق است و
 بفرع این بنی که فرزند یازدهم است و دوازده بفرع اخیر این ثالثی که ولد دوازدهم است و پانزده سهام و در بنات
 که نه بود و شش خا بد شد و در بطن ثالثی تقسیم الانثی نصف الرجل و بنی بنات است و بجز خط الانثی باشد و
 هر یکی از این فرع کور و اثبات لکن فرق بنی بد و فرق نموده و در بطن ربع که بفرع کور اختلاف است نه باب بن نه بد و بنت تقسیم کنند
 و خط این بن بفرع وی دهند و در فرق هر دو بنت و در بطن سادس اختلاف است نه سهام آنها و آنجا سه بنت شش
 باب بن بد دهند و در فرق بنات سه بطن ثالثی که حق شان بجز سه سهام است و در بطن ربع اختلاف است که اولاد
 سه بنت سیم بنی و دوازده سهام بفرع انبا و شش بفرع بنات میسر شد این فرق بنا بنا ثلثه و در بطن جاس بن بنت یک باب
 مختلف شد شش باب بن سید بفرع منتقل خواهد شد و فرق این هر دو بنات و در بطن در مختلف شد آنجا چهار باب بن و بنت
 خواهد رسید این فرع بنات ثلثه بطن ربع و در بطن جاس مختلف یک باب بن و بنت شده از شش سهام آنها سیم بن سیم بن و بنت
 خواهد رسید سیم بن این بعینه بفرع منتقل خواهد شد و سهام بنات و در بطن و ربع چه اختلاف لکن خط الانثیین تقسیم
 خواهد شد و در این مرتبه علمای اثناعشریه مسئله از پانزده است و تقسیم در بطن لکن در ضعف الانثی و خط اصل
 بفرع شش سانیده شود و سه هم محمد در اصل بگیرد و هفت اصل از فرعی عدد و اگر از بنت بنت نبود و در پسر و اگر
 اثباته جدا نیز از بن بنت بنت که مستحقش جائز نیست از ان بن خیر ثالثی و بنت سیم و بنت هم وارث و پس

بنزد محض قسمت آن بود بطن علی الخلفا یک نعلان به صفت اصل معتبر باشد و از فروع است اعتبار عاده و میشود
 بهفت سهام به اینچنین میرسد بدو الارحام که بود چار سهام از آن به باقی حصه دو نیست آن به خطی که
 فرع او میرسد به صحت نسبت و نیست آن یکدیگر حالا امری دیگر که محمد رحمة الله تعالی علیه و اولاد عامه را بدین شری
 کرد و بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمة الله تعالی علیه و اولاد عامه را بدین شری
 باشد میگوید و وعد از فروع میگوید که فروع هر یکی پنجاه شخص اند شش نفر نیستند

نزد محمد رحمة الله تعالی علیه و اولاد عامه ۲۸ نفر و ابی اوسه و ابی اوسه و ابی اوسه و ابی اوسه

بنیت	بنیت	بنیت
ابن	بنیت	بنیت
بنیت	ابن	بنیت
بنیت	بنیت	ابن
۱۴	۴	۲
۲	۱	۲
۲	۲	۲

که اگر بخند فروعی الارحام و و نیز بنیت البنت یک بنیت وارث ثلث باشد فاسد بود و نیز یک دختر از این ابنت نیست
 مستحق انباشته مذکور به ماند و هم و دختر از بنیت الابن بنیت ثالث وارث آن هستند پس در بطن علی الخلفا محل قسمت شده
 که در بطن صفت کورت و انوثه اصل معتبر باشد و اعتبار عدد و از فروع است پس بطن علی الخلفا و نیز بطن
 ثانی است که صفت کورت و انوثه مخلف شده که یک بن در دو بنیت از آن ابن بانضمام عدد و فروعش و ابن دیگر
 و یک دختر از این هر دو نیز باعتبار عدد و فرع وی و دو دختر باید شمرد و یک دختر که فرعش یک است و اصد باید داشت
 پس مجموع رؤس این بطن بهفت باشد که بنای مسلمه بر آنست بدین جهت که میت بهفت سهام منقسم میشود و هر یکی
 نووی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از آن سهم این بطن و هم سهم باقی سه از آن حصه هر دو بنیت بطن و هم و از آن
 نصیب بنیت و اثنای فروعین یک از آن حظ ذات فرع واحد پس نه ذکور و اناث جدا کرده نصیب این هر دو
 و دخترانش بدینند و سهام هر دو بنات از بطن ثالث بر این بنیت که بجای بنتین است علی السویه منقسم گردانند و حصه
 هر یک بفروعش بطن چهارم رسانند و چون بطن پنجم منقسم انصاف است و عدد سه نصیب هیچ نذر و اصل مسلمه که
 بهفت باورد و که خرج نصف است ضرب کنند چهارده شود و در بطن این سهم سهام بنیت ابنت هر دو پس
 انصاف منقسم شود و نصیب هیچ ندارد باز چهارده راورد و که خرج نصف است ضرب کنند بنیت بنت شود که از آن

که فریق کثیر الاشخاص است و بر قسمت حق خاص است و بطریق دیگر و مذکور بیان دارد و از آن برسان
اگر فریق از فریق دیگر است یعنی مثلا اصول پذیر یا اصول مادر یا چند اشخاص یا چند چنانچه در مثال
جانب پذیر و شخص و جانب مادر و شخص همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت و است و از نظر این بیان
کردند که در ادعیه و زین ساند و لکن بعضی از اشخاص تقسیم نمایند و نیز در علمای شیعه بجانب مادر تقسیم بزرگ و مرد علی التامیه
است و جانب پذیر را از آن بعضی از اشخاص مثلا اگر چند مرد و چهار چند پدر و مادر و چهار چند پدری مادر و گشت چهار چند پدر و
نزد اهل سنت اصل مسئله از ۲۰ تقسیم از ۲۰
و نزد امامیه اصل مسئله از ۲۰ تقسیم از ۱۰۸

مستند

[illegible]

در نیمه صورت و ابل سفید باشد چنانکه بنیل فراغنی و ابی فضل خداوند علی ابن عباس مصری و قشقرک باب الاطعام دوم
الاطعام باشد حق ترک نمایند و باقی شش کس که مدلی پوار باشد تحقیقات دارند و چنانچه سیلیمان بن جر جانی و ابی علی بن جی
بر شش حق بستند و بهر صورت اصل مسئله از سه است دو سهم خطا اب و یک سهم حق ام و وجه اولی این باب ام را و فرتقه
جد گانه همانند و حقوق برکت در علی الخلفاء که مرتبه دوم است تقسیم کنند و چون سهام بر یکبار رفس مرتبه دوم است
مستقیم نیست میان هر دو رفس تا مثل است اصل مسئله را هر سه که بر رفس یکبار فرتقه است ضرب کنند و از نه که حاصل می شود
تقسیم نمود و از شش سهام اب چهار پیدایش و دو و باورش بدیقه و پنجین از نه سهام ام و دو پیدایش و یک باورش شش
پس اب را اب یکبار فرتقه ام را اب فرتقه نایه و پنجین اب را ام را یک فرتقه و ام را ام را فرتقه و دیگر جدا گانه قرار داده حق بر فرتقه
با بوی آن اندک گرفته و نصفه الا فرتقه تقسیم کنند و چون سهام بر یکی ازین فرقی چهار گانه بر رفس این باب را بر نه ششانی
بنسبت هر رفس یکبار تا مثل اندر رفس یکبار فرتقه که سه سهم است و باورش که نه باشد ضرب کنند و از نه که حاصل می شود

صفت اولاد و دیگری را تحقیق نیست مگر در صورتی که این علم اعمیانی با هم علایق یافته شود این علم صاحب علم مذکور خواهد بود
 لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر این هر دو حال بهم باشد این علم اعمیانی محسوب شود و انتی اگر تساوی آن قوت نیست و انتی
 در صورتی که یکی از عصبیه است به هم قدم باشد چون خود دانشا عشریه عصبیه است معتبرند نه در آنها عصبیه است و تقدیم و
 تأخیر و غلی نیست پس اگر دخیری بود از علم وانی از این عملش را قدم و لیک صورتیکه هر یکشان به وجهی است
 از بنو لایحان به و از بن هر دو علم اعمیانی به مگر علایق است آنانی به پس و مال و در صورتی که هر یک دارد و قوتش قوت
 این مثال صورتیست که ذوی الارحام در قریب قوت قریب تساوی باشد مگر یکی از این عصبیه بود صورتش نیست که اگر دخیری
 از علم و پسری از علم نیست باشد پس آن دختر از بن پس قدم است لکن صورتیکه هر یک از علم و عصبیه است قریب بنو لایحان باشد
 که در صورت قریب با وادان قوت قریب آنها ساو نیست لکن چون بنت العلم و ولد عصبیه است بر این علم که ولد دخیری است
 و میراث تقدم دارد و نزد دانشا عشریه الی انما تأخذ بطن الی منقسم گردیده اند به هر یک علم و عصبیه با وادانها مقبل خواهد
 بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرد که و اگر از بن هر دو یعنی علم و عصبیه عیانیه است مگر آن و دیگری علم علایق است این
 مال را در صورتی که نفس به بر دو که قریب و قوت را پس این علم اعمیانی به نسبت علم علایق تقدم دارد و بالاتفاق بنو لایحان
 او میراث نصیب این عیانیه در ظاهر و روایت خواهد بود بر قیاس و لویت حاله علایق به خاله اخیافیه که ولی با آن ولد دخیری هم
 است بر تانیه آنکه ولد و انتی تقدم دارد و چنانکه گذشت سه در قریب قوتیست هر یک و در براد با وادانش ترجیح به پس علم
 بنی لایحان به اقدام از نسبت علم لابیدان و چون ولای بیان نمود که بنو لایحان بود علم و علایق بود علم قوی القریب
 مستحق میراث میشود و لا لکلیه آن بیان میکند و میگوید که در قریب قوتی هر یک است براد با وادانش از ترجیح باید و آنچه
 اگر یک از ذوی الارحام صا قریب به با و دیگری لی وادانش یعنی ولد وادانش و صا قریب قوی بر ولد وادانش ترجیح باید و اگر
 با وادانش که در انتی موجود است آن قریب با وادانش و ولد وادانش با وادانش که در ذات دیگری موجود است آن عصبیه است
 پس بنا برین هر علم اعمیانی به نسبت علم علایق در میراث تقدم است بالاتفاق به این فریقین چنانکه گذشت سه در بعضی که نسبت
 این علم که میراث وادانش است تقدم به پس مال را بود تنها و تحقیق نسبت علم لابیدان به یعنی ظاهر و روایت همان بود که قوی القریب به
 ولد وادانش ترجیح دارد اگر چه میراث به بعضی شایع است که در میراث نسل وادانش از نسل علم اعمیانی به یعنی در سلسله تقدم تمام
 مال شود و لا تنابنت علم علایق مستحق است سه و قریب ساو نیست الا مختلف چیز قریب با وادانش عصبیه است قوت و تنابنت
 صورت و دو ثلث حق چیز است که یک شتران قریب نامرتبه به معتبر فرقی او را بن به مقسم قوت قریبشان به و معتبر با
 پدر وانی به قوت نسل وادانش فانی به حالا حکم اختلاف چیز قریب بیان میکند و میگوید که اگر در قریب است و نسبت به قریب
 مختلف است که بعضی از عیانیه است و بعضی از بنو لایحان در صورتی که عصبیه است قوت تنابنت یعنی میراث نسل نکرده که الا
 ذوی الارحام بود که علم اعمیانی به و عصبیه است و الا وادانش قوت نسل نکرده که الا وادانش قوت نسل نکرده که الا وادانش

یا خاله علالتیه یا خیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه چینی که با وجود بود نشتر است لکن این موردی که در این کتاب و در بعضی کتب دیگر
بر خاله علالتیه تقدم نمیدارد بلکه بر و بالا شد که استحقاق آن در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
از آن حق اقربای و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
اگر بطریق اقربای و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
در فرقی پدری معتبر قوت قریبت بعد از آن معتبر نسل و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
شماره نبود اعتبار نسل و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
بعد از آن و لا و علالتیه بعد از آن و لا و خیافیه نزد علمای امامیه حکام و لا و مختلفه لکن مثل احکام آباء و اموات نه است
و هر یکی از آنها قائم مقام با و در پدر خود و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
بر فرقی تقسیم و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
تقسیم نیست بر طبق اصل اختلاف تحقیق و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
فروع موجوده اختلاف نیست بر طبق اصل اختلاف حکم است که در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
تا اینکه لکن جات قریبت هر یکی ملحوظ دارند اگر استحقاق سبب همان جاست با و بدینند و اگر استحقاق بر وجه است
سواء بود و وجه است بر ساند و بطریق محموله لکن در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
اعلی الخلاف است یعنی اول یغنی که در آن خلاف مذکور است و نوشتار قیاس شده لکن بر طبق اصل الخلاف جات اصول میگردد
و در آن فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت نمایند و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر و در بعضی کتب دیگر
و دختران نسبت هم علالتی اند و در دختر نسبت خاله علالتیه و در پسر نسبت خاله علالتیه و دیگر که همان نسبت است علالتی اند و در بعضی کتب دیگر
نزد ابویوسف رحمه الله مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰ و نزد امامیه مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰

فرقی ابوی		فرقی ابوی		فرقی ابوی	
عمه علالتیه	عمه علالتیه	عمه علالتیه	عمه علالتیه	خال علالتی	خال علالتی
نسبت	نسبت	نسبت	نسبت	نسبت	نسبت
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

۱۰ مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰ و نزد امامیه مسئله از ۱۰ صحیح او ۱۰

[illegible]

در نصیحت بنیت لابن عمر عیاضیه ابن ابی نعیم خال عیاضی و بنیت لابن خال عیاضیه مقدم اند اصل سلسله از سبب و تقسیم از پیش
ازین بنیت لابن عمر عیاضیه دو باب بنیت خال عیاضی و یک بنیت لابن خال عیاضیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه خال
خاله عیاضیات نباشند لا عم و عمه خال و خاله عیاضیات مقدم اند و هیچ شل سابق از نه چهار از ان باب بنیت عم و
الا بن عم و دو باب بنیت خال و یک بنیت لابن خال میرسد و اگر کسی از اینها نباشد اخیا فیات ابو و امیه تحت خود باشد بود و
شل عیاضیات قسمت شل میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی ابی و عمه و خاله عیاضیات است بطریق
در نصیحت لابن عمر عیاضیه و اخیا فیه ابو و امیه تحقیق دارند و عیاضیات هر دو از شل قطعه شدند پس اصل سلسله از سبب و تقسیم
و در تحت شل ضرب کرده حاصل ضرب که نه باشد در دو عدد و در اخیا فیات میرسد بنموده از سبب و تقسیم سلسله تمام
دو و از تحت ابو و امیه شل از ان و از ده شل سهم عمه عیاضیه بنیت لابن و متقل شود و چهار باقی علی التیسا و
بالتام سهم عمه و اخیا فیه سیده و اولاد هر یکی اصل گردد و از شل سهم جانب سیه چهار میان ان خال عیاضیتین بالتساوی
شده با اولاد آنها و دو میراث خال و خاله اخیا فیه تین مساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت اند عیاضیات
از هر طرفی عیاضیات طرف شل شوند و چنانکه نصیب سیه بر فراش مستقیم نباشد تقسیم را در رؤس ان فرق کرده حاصل ضرب
تصمیم نمایند عمه الدین عم شان و خاله و خال الدین بجان و نیز اولاد شان نسل و لا تخین عم و خال جد و جد خاله
نیز عیاضیه بعد از ان شل ان سلسله هر حکام صنعت بجمع را به متقل ان بجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنعت
که موجود خواهد بود و اولاد آنها موجود نباشد پس تمام حکام این صنعت بجمع جانب عمه و خاله و خال الدین پس اولاد
نسل اولاد شان متقل مانند و اگر کسی از اینها نیز یافته نشود و جمایل حکام بسو عم و عمه و خال خاله جد و جد پس با اولاد
نسل اولاد شان متقل بنظرند و یکی بعد دیگر یکی بجا عمه و خاله و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی اگر چه افضل باشد
ساخته و او لی انکارند بالاتفاق بین افریقین این حکم را بر همین فرق یعنی عمه و خاله ابو و جدین بخند بلکه عمه و خاله
ابو و جدین پس عمه و خاله جدین و این چنین لی غیر نهایتیه قائم مقام عمه و خاله است و او نشدند بدانکه لفظ همچنین در تقویم
عم و خال که مفید خواهد بود متداول تقییم و محالست بهم و خال و الدین خواه تنها باشند یا بعمه و خاله

نکته

بودن یا غیره خاله بدون اینها باشد مستحق تمام و اگر اولاد اینها با اولاد همسر و خاله و والدین میان خنثی شکل سه و اگر شش
 شکل از خنثی به گاه مردش شمار و گاه انثی به گزینش نصیب آن از مرد و هم بود زن شمار باید کرد و در حق مرد کمتر است از زن
 و شش زن شمار مرد حسن به هر که از مرد و زن به موجب به گزینی جای خنثی اش منسوب به حال بدتر است از خنثی به گزینش
 خنثی را به رفته چون کمتر صاحب بدین به صاحبین نام غم دین به هر که بود این نسبت هم خنثی به خط خنثی است نصف چون انثی
 چون احکام ذوی الارحام و اوقات حاصل گردید احکام خنثی شکل مشتق شد باید دانست که خنثی شش است از خنث
 بافتن یعنی نرمی اندام است چون خنثی این نصف به وجود است اندام این هم سیمی گردید و شکل از آن گویند که انسان نیم مرد
 و زن است و در چندین شخص به دو صفت متضاده موجود یا معیوم اندیش اش شکل بعضی شش به گردید و مرد از خنثی شکل
 که اگر زنی به هر دو دارد یا یکی از اینها ندارد و صورت ثانیه نیز دانی به عدد خنثی نیست حکم موقوف حکم غیره است
 و اگر زن شش ثنویا انوشش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذوات انوشش خنثی به رجحان شرع عقیده گردید
 و حکم وی شش باقی ماند اگر آن مردی که آنجا که شش از حال شمارند و اگر آن زن که مخرج بول بود و زنا و زنا و اگر مخرج بول
 بود و قسار آن است که بول از آن و لا برده این جمیع متفق علیه فی التفریق است و بصورت علم به نسبت از احکامات اینها
 مقدار بول را بر ترجیح اعتبار کنند از خنثی شکل شمارند علمای امامیه از قطع بول معتبر دانسته اند و بصورت تساوی اینها
 بعضی با فقره رفته اند و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش و بعضی شش
 مرد و انکار ندانند و این اشکال است به خنثی به بلوغ رفع تواند شد که اگر شش حال محکم شود و یا خنثی گردید و بسیار است
 و اگر شش نسوان پستان آورد و حاضر شود و حامل گردد و زن است با جلد تا زمانیکه کورتها یا انوشش وی محقق نشده و شمار
 خنثی شکل ظاهر بود و به گاه وی در سکنه شش است و در توریث وی علماء را اختلاف است بنا علیه که اگر شش
 تر که کسی خنثی شکل باشد از گاه به دشمنانی و گاهی زن بشتری بنظر این است که خنثی زنی فرض کنی که حد آن زن از مردیکه
 در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی از شمار باید کرد و مثلاً یک پدر دیگر و خنثی است خنثی از زن شش و نصف حصه
 خواهند داد و اگر حصه و یکم به خنثی گیری کم از زن خنثی را مرد و شش زن حسن شش زوج و مادر و اخوان خنثی را یک اینها
 خنثی را مرد باید گرفت مسلماً اینست سه زوج و یک مادر و یک برادر اخوانی و یک حق حصه است خنثی باید داد و اگر
 خنثی از زن شش مستحق سه سهم شود و مسلماً حول بهشت کنند و هر که از مرد و زن که اگر شش خنثی و در زن به شش سهم است
 که در مردان شش سهم خنثی را باید دانست اینست که محل خنثی زن به موجب گرد و اگر شش به موجب خنثی را همان زن مجبور است
 و همچنین بجا خنثی اگر مرد و نصف به موجب باشد و اگر زن را نصیب کنی مجبور نباشد خنثی را آنجا که شمار می چنانچه
 شش از اعمام خود هم خنثی گذشت همه مال به هم خواهد رسید و خنثی در عدل و عتبات محسوب شده و مجبور خواهد گردید و همچنین
 اگر شش و یک بر اینها به یک خنثی لا ینکح اینها را و حصه کرده نصف زوج و نصف باخت یا نیمه به خنثی و مرد و شش

بهره صورت طریق محول معتبر دارند و در شالی گفته ام بالا یک پسر است نصف خنثی و سه ربع هست خنثی و
نیمه و دو نیمه انشی و یک و دو ربع این بی به خنثی یکی نصف نیست و الغرض مسئله هر صورت باید از نه باشد
صحت این شالی صحیح مسئله است در صورتیکه در حق خنثی باشد میگوید که در شالی که گفته ام آن بی نیست و در
خنثی است مسئله این یک و دو ربع و در حق نصف است پس خنثی است پس مسئله است که نصف هر دو نصف هر دو
زن بود چون اصل مسئله فرقی بر بی نیست که از یک نیم فرض کرده شد از جنس ربع که نصف خنثی است مسئله کنند
شش ربع میشود و در حق خنثی بر آن فرض میگردد که ربع میشود آنرا نه ربع گرفته چهار زن باین دو و بیست و پنج
و اگر تقسیم میان بی بی بیست و سه کنی و دو باین یک بیست و پنج بی بی بیست و سه کنی که نصف با هر گاه سه
که از آن مسئله این بیست و سه شده از جنس نصف است پس و بر آن نصف که خنثی است بیست و سه زن و نصف و بیست و سه
صالحی شمرده چهار باین دو و بیست و سه خنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله هر دو صورت حسب تقسیم ابویوسف جمله اثنان و بیست و پنج
میباشد و بطریق دیگر از خنثی بعضی نمای شنیدیم اختیار کرده اند سه مسئله است اما که نصف بی بی بیست و سه زن
و باره کن تقدیر که گزینش گیر و گاه عرض کرد که اگر در هر دو حالتش بر سه نصف هر دو بر دو و یک و دو مسئله
بشمارد نسبت هر دو را ملا حظه دارد حاصل ضرب یک بیست و سه زن و بیست و سه زن حاصل ضرب یک یک و دو
و بر این یک گیری که هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حال زن را آنچه حاصل شود در ضرب بی بی بیست و سه زن
قرینش که باید دانست که علمای این مسئله تخمین ابویوسف و محمد بن اسماعیل ضابطه بیان کرده اند که تقسیم شالی
زیر که قول شمس بخار ایشان نیست باندگن کمال بی بقاعده آن توان بر دکن چنان که کتاب اختلاف فریقین مشهور
و در شمس بی بی بیست و سه زن و بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف جمله اثنان و بیست و سه زن و اکثر علمای اثنان و بیست و سه زن
اختیار کرده اند و در این طریق ابویوسف و محمد بن اسماعیل ضابطه کرده ام که بر هر یک از این مسائل خنثی مسئله
تخمین ابویوسف و محمد بن اسماعیل ضابطه طرح برای محمد بن اسماعیل است که نصف بی بی بیست و سه زن و بیست و سه زن
باید نمود و در این و با خنثی را یکبار در هر دو حال اخل کرده و تقسیم مسئله فریقین باید بر خنثی با و یک خنثی زن را
تقسیم مسئله باید ساخت هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حالت خنثی بر سه نصف هر دو و در حق خنثی مسئله فریقین مسئله
اعداد هر یک از این مسئله جدا بشمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملا حظه و اگر در هر دو حالتی بیست و سه زن و یک و دو
حاصل ضرب بیست و سه زن و بیست و سه زن حاصل ضرب یک یک و دو حاصل ضرب یک یک و دو حاصل ضرب یک یک و دو
مسئله در دست آید خواه حاصل ضرب بیست و سه زن و بیست و سه زن حاصل ضرب یک یک و دو حاصل ضرب یک یک و دو
کنی و آنچه از این ضرب حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام قرینش گیری یعنی تقسیم مسئله از آن شماری سه
در شالی گفته شد در یک حال به خنثی بود و در هر دو حال به یک حالت که اگر او را ربع مال است حق یک انشی مسئله را

از انیکه از آن منور عدت و فاسد باطلاتی منتفی نشده باشد بزوان و ولد فرزند میت و ارث میت است و اقربای میت
اگر میرد و ارث آنها نباشد و اگر خود شریک و مورثا قریب است و او را نداند و اقربای میت و ارثش گردانند و اگر حال میت
القصه که اگر میت محل بزوان یا بعد از انقضای عدت بزوان محل در ازینهار و ارث مورثا محلی از میت اقربایش نباید نسبت
بلکه علقه انقضای محل بعد فوریت و ج باید شمرده است حاصل اگر زن بگریه و سرش را در دیا که مکرر خطیر است پس
بولد و در زنهار متعین شود یعنی اگر حال میت زوجیت نباشد بلکه زوج دیگری از اقربای میت است بر سرش را یا دیگر
از آن محل و از وی متولد شد در صورتی که میت شریک در مذکور میرسد میر که علقه قبل الموت متعین و متحقق با و اگر
اندر و نداشتش از نداد بلکه پیش از نداد و از آن گذر نماید مستحق میراث نیست و میراث علقه قبل الموت باید نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن را که تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در وجه میت ضروری بود تا میت ثابت گردد
شود پس اینجا نظر بر اکثریت کرد و خواهد شد زن و اما مینه زحلی که داخل رفته است از میت شریک از اقربای او اگر اندر و نداشتش از
ولد متولد شود بی شبهه ارث خواهد شد اگر بر سر اکثریت که کسالی است متولد شود و در میان شریکان مشروط و بعد و وقوع و طبیعت
که استناد محل از آن بولای ممکن باشد اگر چنین و طی در مدت محل واقع شود و در حال مستند با این طایفه خواهد شد و اگر اقل و در
مرد و خطیر است نخواهد بود و اکثریتش بر آن بر او میرود خط کامل از ارث میگردد و غیره و چنین بود و در جانب بر و معتبر است
و اکثریت و ضرورتش بود و در جانب با و نداشت اکثریتش شمار آنها با اینان مدت محل تعیین می شود و تعیین با و بوقوع این
شرط و در پیش محل حیات است آن بعد از آن در صورتی که بیهوش و غافل و غیره ظاهر شود و در جانب با اینان
لکن سحالت نقش بنجا از آن به این تعیین آن الموت ضروری بود و تا تعیین میگردد که اگر اقل و در جانب با اینان مدد و
نمیست میراث نخواهد بود و اگر اکثر و در بر آن میرود و تعیین بر شریک بر او اعتبار است اگر غافل است که خروج و در جانب بر
بر او اعتبار تمام سینه و شمار اکثریت است که در حال حیات است تا تمام سینه بر او اعتبار از آن میرود و ارث خواهد شد و اکثریت
از جانب با باشد و اینجا بر آن در شریکان نداشت و در شمار اکثریت است که اگر زن و نامات خارج شد پس بر مقتضای ارث خواهد بود
و اگر کمتر از این ندهد بر او بعد از آن میرود و ارث میشود و تا او با اعتبار حیات و مدت بعد از محل خروج تمام و مدت
که اگر بعد از دفع حیاتش متحقق شود و ارث خواهد شد و در وقت حیاتش متحقق شود و ارث خواهد شد و در وقت حیاتش متحقق شود و ارث خواهد شد

پس بهایه که از دوزخ است او	حصه هر کس ششای خوشتر	زن هیچ کز انوثه تجاوز	و از افق یوسفی قرب گوشت
بود از آن حصه انوثه گیر	زنی هیچ حالت اندک سیر	یا یوسفش از افق نیست اگر	حاصل غریب چه در دو حال نگر
دو بهر وارث از نصیب او	هر چه کینه بود از این بر دور	فصل بر واریگی گله داری	مستور به یوسفیت به چاروی
همه باقی پس از ظهور ولد	و دوی که همه قش باشد	و از یوسف و قش بعد از ازان	بالبقی از اوزان برسان

گزارش فیض بانای کشته شده	همزن حاصل و اب و مادر	گر بود حمل و در شماره مرد	صحت از بست چار باید کرد
و بر بود در شماره اُنش	صحت از بست سفت و آنجا	و فقی کینان بجای دیگر	و دو عدد شانزده شماره شمرده
بدی بست چار زین حاصل	حصه کمتر زن حاصل	هر یک از والدین یک برسان	مهر و کمتر زن حصه شان
سیزده سهم ده حق و خستر	که میان بست حصه کست	یکصد و پانزده که میانند	منقسم بود و حق که انشد

[illegible]

حق نیست و محل مستور و در میان هر دو مسئله توافق بالمشیت است و ثلث مسئله اول شش مسئله ثانی نه باقیست
از مسئله ثانی و در کل یک نفر بر کرده و عدد شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تقسیم بر سه
سهم از وجه از مسئله ذکر در میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و ثلث مسئله چهار سهم بر میان
ابوین که مسئله ذکر در حق تقسیم ثلث مسئله است و ثلث مسئله چهار سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و ثلث مسئله چهار سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
کنند و در مسئله ثلث مسئله چهار سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
سوی دو که کمتر حصه هر یک از آنها بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
و چون بر حسب سهام چهار سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
ذکر در هر چهار سهم یک سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
حصه کمتر از هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
شانزده سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
اما به هر صورت اصل مسئله از مسئله چهار سهم بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
چهل از آن یا یونانی یا غیره بر میان و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
و احوال یا از واحد یا از ثلث یا از ربع یا از خمس یا از شش یا از سبعة یا از ثمانية یا از عشرة یا از عشرة
مال باقی بمجلس احتمال چند مسئله است که اگر در محل خنثی واحد یا اکثر از واحد متولد شود و در صورت تمام مال هر دو
که بر محل نگارشته بود و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
و از آن مسئله نوشت شانزده بود و چون از آن مسئله که در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
و چون در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
سهم حق نیست و سائر مسائل را باید که در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
در تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
کل و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
سابقه موجود را با پنجاه دو که در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
شش که مسئله شانزده و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
میدانند و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله
که بر هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله است و در هر که و در حق تقسیم ثلث مسئله

که از اقرار یا مثال او کسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر بر روایت و بعضی محققین گویند که چون از وقت تولد نو سال بماند
وزیر یا بگذرد حکم برگ حق اولی باشد و علماء بر همین قول اخیر فتوی داده اند و چند سبب از این مدعاست نظیر مقتضای اولی یا
است از چهار سال و ده سال و نو و سنان و صد سال و یکصد و بیست سال لکن شهر و احوط نظیر آن آنقدر است که امثال
اقرار از زنده نماند سبب مال منقطع چندی از اعلام و دوشسته وقت اجتماع امام به یک مثال مورثان و به حصه او برای شوق
چونکه در وقت نشاء حاضر حکم برگ کش شرع شد صادره مالش آن و ارثان او بر بنده که دم حکم بر عمر خورند و بود و مالیکه
موقوف به ساز و بارش کسی مصروف به که برتر و کس او بی مقتضای مال در حیرت و وقت بود یعنی کسی از علمای اعلام تقسیم
مفقود را بر جواد امام وقت قاضی عمر موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بماند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتواند ماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین است ندب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگر چه بر اجتماع امام موقوف داشته اند
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود به ارث و شل هر کسی که مفقود صاحب
خواهد بود آنکس محسوب خواهد گردید و خواهی چه جسمان یا بجهت بقاء مورثه دیگر اقل نصیب خواهد یافتند و او هرگاه که مفقود در وقت
انتظار حاضر شده حکم برگ از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود در آن ارثان مفقود خواهد بود و وقت حکم
بر کش از عمر برنجور یعنی زنده ماند و مالیکه از بر آن مفقود از ترک مورث موقوف بود و بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترک او
مال مذکور بر آن مفقود موقوف بود یعنی آن مال را بر ورثه مورثین بدهند با اتفاق بین الفرقین مانند حل را اگر میت پیدا شود
برایش نهاده اند و بر ورثه موجود بدهند اصل تصحیح مسأله که در آن به است مفقود و داشتن نیسان به زنده مفقود را اگر اول
التصحیح مسأله محل به بعد از کش گرفته از اموات به تصحیح کن بحال وفات نسبت به دو مسأله بنگاه تصحیح محل مشهور
یعنی قاعده تصحیح مسأله که احدی ورثه در آن مفقود باشد چنان است که او را مفقود در زنده فرض کرده تصحیح مسأله محل از بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسأله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت به دو مسأله ملاحظه نمایند و ضرب باین هر دو مسأله
با هم تصحیح مسأله اخیر و شل حل شمار یعنی بصورت تمام و تراخل آنفا یکی و اکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسأله
و فقی کی در کل می گیرند کل می در کل می گیرند ضرب خود حاصل ضرب تصحیح مسأله شمارند پس هر چه بر سر از مسأله وفات
مفقود رسیده در وفق مسأله حیاتش با کل آن ضرب کنند و آنچه بهر واحد از مسأله حیاتش یافته در وفق مسأله وفات
یا کل آن بر نند از حاصل هر دو ضرب هر چه بماند با بوارش موجود بدهند و باقی را بر بطور حال مفقود موقوف دارند بعد
طرح حالش هر که متقی بقیه موقوفه باشد ای بدهند با لاتفاق بین الفرقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو دختر عیالیه
و یک پسر عینی مفقود گذشت تقدیر حیات مفقود بود و نصف که فرض زوج است مسأله از دو پسر یکی حق زوج و یکی حق پسر
و تباین است چون این پسر را بر سر ایضا است تقسیم نیست و در اصل مسأله ضرب کرد تصحیح از بیست نمایند چهار زوج و دو دختر
و یک پسر عینی مفقود گذشت تقدیر حیات مفقود با اجتماع نصف با ثلثین حق از او را به مسأله زنده شدن و عول بدهند پس تصحیح

۱۵۱

اول را بوجه تبیین در ثانی ضرب کنند و آنچه در شش که حاصل ضرب مستقیماً مسئله بود از آن بکسر آنچه از مسئله حیات چهارم بود
 بعد از شش مسئله وفات است و شش حاصل میشود و برایش از مسئله موت سه بود و بعد از شش شش حیات است و چهار
 میشود و همین قیاس است که بعد از آنکه در اول شش از مسئله حیات دو بود و بعد از شش در مسئله وفات چهار بود و میشود و برای آنکه
 از مسئله حیات چهار بود و بعد از شش در مسئله حیات می دو میشود پس چهار ده که اقل است میان است آنها داده شود و می چهار
 از شش با انتظار منقوضه که در آن پس اگر نیز ندگی منقوضه پی بر ندر زوج را چهار سهم باقی می ماند که مسئله شش است کامل بوی
 و چهار ده باقی مانده حق منقوضه دارند و اگر حکم موت منقوضه تفاقیاً بید زوج را چیزی ندید که تمام حیده و قوت بر دو
 سپارند و تروادایه بر صورت مسئله از دو و شش از شش باشد چهار از آن زوج دهند و دو و شش منقوضه دارند و همان
 رسانند و بصورت ظهور موت منقوضه و حقه منقوضه بحالت نبودن و ارثی دیگر غیر همین چنین است این رسید بیان هر تریسه
 میرود و کشته که شود مرتد یا که محقق بدار حقه شود و کسب اسلام و ردش هر دو و دان حق و ارثان مسلم او و
 مذمت جابجین است همین یک است و امام عظیم دین به هر چه کسب حلال رفت و است و قوتش بیست سال است یا یک
 ششانی گفت است بیست المال به موضع مال کسب هر دو حال به هر چه بعد محقق کسب نموده فقهی بالاتفاق خواهد بود و
 مرتد است که از اسلام برگردد و بعد بیان کلمات کفر بر زبان آورد و حکم مرتد است که اگر مرتد بحالت ازدواج میرود و شش
 کشته شود یا از دار اسلام گرفته بدار حقه محقق شود و قاضی اسلام حکم حاقی آن بدار حقه بگوید پس آنچه در حالت اسلام بود و
 ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق و رفته مسلم و است همین است و مذمت جابجین به هم که الله تعالی در این علم عظیم
 ابو حنیفه رحمه الله هر چه در حالت ردت کسب نموده جای و قوتش بیست سال است هر چه در حال اسلام کسب کرده بود
 لا بد حق و رفته مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیست سال است پس مال
 مرتد را داخل بیست مال نماید و مرتد هر چه از اموال بعد محقق بدار حقه کسب نموده است آن همه اتفاقاً با هم و حقایق شافعی
 رحمهم الله فقهی یعنی عنایت مسلمانان با او بوده اند و میرسد زیرا که مسلم از کافر حربی و ارث نمیشود و آنچه مرتد را است در
 هر حال به و ارث مسلمین و آن مال به یعنی مالیکه زن مرتد مالک است و در هر حال ای نخواهد در حال اسلام کسب نموده
 یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش و ارثان مسلمین و آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و صاحب قوت و قوت و قوت
 مرتد و مرتد است که بر مرتد بعد از او تا سه روز عرض اسلام نمایند که قبول اسلام کرد و بیاورند و او یکشنبه پس حکم قوتش
 مستند بر ردت است که بجز در ردت مالک گردید که اینجا است که کسب حلال رفت و شش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله هر چه
 اگر چه و ای یونانی اش از کسب هر دو حال لازم بود مرتد اگر از ارتداد برگردد و حکم قتل نیست بلکه او را حبس تا آید
 نماید یا میرد پس کسب هر دو حالش از مالک باشد بپوشه مسلم او رسد اگر مرتد محقق بدار حقه کسب نموده حکم انشغال
 مرتد کیست چون از بیان روایت مرتد و مرتد و پراخته تبیین و ارثیت هر دو و پراخته میشود و هر زن مردگان

مسئله از اول شش منقوضه
 است
 چهار ده
 است

و همچنین اگر در معمر که گفته شد نیاورد و بای حام و دند بالجه انجان سعد و م شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری می نمودند
 پس حکم این جامع نیست که هرگز از آفرای شان که اول بقید حیات است و ارث این اموات خواهد شد و ازین جمله اموات یکی و ارث
 دیگری نیست و بدین سبب اکثر صاحبان چنانچه از ابو بکر حدیق رضی الله عنه روایت کرده اند که هرگاه در وصیت اهل طاعون
 عملی از علی مرتضی نه و در وصیتش متوالان اجل و صفین از عثمان بن عفان از جعفر بن ثابت نه و در بعضی قانع گردی شده
 و مختار اکثر اند که درین از ابو جعفر و شافعی مالک هم اند همین است بهین فتنه اند علمای اثنا عشریه در مالکان بجز مالکان
 فتنه الا فتنه که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و مالکان با مرض یا غیره که یک قس است از علی و ابی
 زینب مسعود هم شده مروی که هم وارث اند این اموات و در تنهایی که در ششند بذات بهر چه با هم رسیده زینب وارث است
 نیست باید که محل تر است یعنی اگر چه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق می آید که یکا مرویست که یکا
 قول دیگر هم از جناب علی مرتضی عجل الله تعالی فرجه و رضی الله عنهما بدین طریق مروی شده که این اموات در بیاض ذائقه و بالذات
 وارث یکدیگر نیستند که از هر سماعی که مملو که ذاتی شخص این اموات است بدیگری ازین اموات که وارث میانه آنهاست یا
 نموده رسد نه آن نیست و ارث خود را با غیر خود از اجاد اموات و آنچه ازین ارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آنرا
 محل ارث یکدیگر نخواهد بود و در ذوق مال ذاتی خود دل از خود خواهد آمد و همچنین در سبب این توریست که سبب این توریست که سبب این توریست که
 و فتنه بهین سبب یا اقتران است که هر دو از او معلوم شده و علاقه و ارث از جانبین بر ذریه که فوت علم تقدم و تاخر نرفته و
 وارث با وجود فوت او همان قدر از او است و ارث خود را با غیر خود خواهد داشت و در حالت عدم تو ارث از جانبین مثل و برادر و غیره که یکی
 از این صاحب است با هم تو ارث نگردانند و طریق تقسیم نیز در این نه است که اول اقوی را میست و اضعف را وارث می کنند بعد
 آن بالعکس بنمایند مثلاً اگر پدر و فتنه غرق شد و از ذریه پدر غریق زوجه و یکا پس است و همچنین از و ارثان پدر
 غریق زوجه یکا پس است و تر که پدر غریق یکا پس است و تر که پدر غریق چهل و شصت و دینار و تصویر است
 برنده سبب اکثر اشهر تر که هر یک که در گانه تقسیم کرده از تر که پدر غریق نفش که شش و دینار است و بر وجه باقی چهل و دو و پدرش
 بدینند از تر که پدر غرق شده نفش که شانزده و دینار است و بر وجه باقی یکصد و دوازده و پدرش نه و رسانند و بنا بر این
 ثانی که مختار امیر میماند و پدر را میست پس ارث را و تر که اول و فتنه که شش که شانزده و دینار است و بر وجه و دینار باقی را
 میان بر و دینار می و غریق تقسیم نمایند چنانچه شش و دینار به هر یک خواهد رسید و بعد از آن پس را میست پدر را و ارث ازین
 کرده سدس تر که شش و دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدر شش و دینار سانیده از آن یکی بر وجه و شصت بهر
 زنده پدر غریق رسانند و فتنه که پدر غریق که شش و دینار بهر وجه و باقی سی و چهار و دینار بهر پدر غریق بهر چنانچه
 شش و دینار که تر که پدر غریق بهر پدر غریق رسیده است نفش که شش و دینار بهر وجه باقی چهل و دو و پدرش نه و رسانند و بنا بر این
 بر وجه پدر غریق هفت و دینار رسیده است و شش و دینار بهر پدر غریق رسیده است و شش و دینار بهر پدر غریق رسیده است و شش و دینار بهر پدر غریق رسیده است

در ضرب
در تقسیم
در جمع
در تفریق
در کسرها
در اعداد
در جداول
در حساب

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیة
مراتب مجموع اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن یک مرتبه را کشند و در مرتبه یا مراتب بقیة یا قبل صفر گذارند مثلاً
۸۰ ضرب بفت در شتا و که بفریب صورت اول در صورت ثانی بیجا شود و مرتبه بقیة یک است مرتبه شتا دو
مجموع سه شتا بعد طرح یکی از آن باقی ماند پیش شش در مرتبه دوم و سوم و پنجاه و این در آن و در مرتبه اول صفر گذاریم
یا بقیة شصت شصت و همچنین ۹۰ ضرب شصت نصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی بیجا چهار شصت
مراتب پنج که بعد اسقاط یک پیمایمان پس چهار که اول اعداد حاصل ضرب است مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشته و در
مرتبه اول ثانی و ثالث اعداد گذاریم مجموع پنجاه چهار شود و در مرتبه شصت و در کسرات است که اول کسرات
در سطر نویسند اعداد یا عقود از زیر آن مرتبه اول نویسند زیر آن خطی عرضی کشند و اول اعداد یا عقود در مرتبه اول اعداد و کسرات
کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آخر خط عرضی نویسند و اگر از آن بر عشره بود اعداد زیر خط کشند مثلاً
عشره و احد محفوظ دارند بعد همان اعداد یا عقود و در مرتبه ثانی کسرات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزودند
حاصل شود اگر مرکب است اعداد آن مرتبه ثانیة نوشته بر آن عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیة ضرب غیر صفر باشد
اعداد و محفوظه سابقه را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن مرتبه سوم و همچنین ضرب کنند
مثلاً ضرب شش است در چهار بر روی دو بدین صورت $\frac{24}{4} = 6$ همچنین ضرب پنجاه و شتا و هزار و شصت
بقیة و پنج بدین صورت $\frac{8045}{5} = 1609$ و طرق ضرب مرکبات بدین است لکن اصل این هر بقیة شبکه است که شکلی
مربع کشیده طول آن از اعداد مضروبین عرض آن از مراتب مضروب فرجهایست صفاً شصت و سه و در مرتبه
محظوظ مرتب دو مثلث کشیده اعداد مضروبین بالای مراتب اعداد ثانیة یا اعداد یا اعداد نویسند و مضروب یا اعداد
چون یک در نظر یک عشرت بالا اعداد و سات بالا عشرت و الون بالا سات باشد پس در مرتبه اول مضروب و در مرتبه
ضرب کرده حاصل ضرب هر یک مقابل هر دو ست اعداد مثلث تیرین و عشرت باشد بالا نویسند و مرتبه که
صفر باشد مراتب مقابل و اعدادی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نماید هر چه در شصت تیرین مربع
تحتانیة بجانب پایین است و الا آنرا نویسند بعد اعداد یک یا بدین منظور مرتبه بالا و اعداد است چنانچه کرده بطریق دیگر
که اگر عشر حاصل شود مضروب یا اعداد نوشته بر آن عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود اعداد و در این مرتبه که
هر عشره یکی محفوظ کنند آنرا در سطر ثانی افزایند اگر در سطر یکی عددی باشد آنجا صفر یا اعداد یا اعداد نویسند و اعداد و کسرات

۱	۸	۸	۱	۲
۲	۱۶	۱۶	۲	۴
۳	۲۴	۲۴	۳	۶
۴	۳۲	۳۲	۴	۸
۵	۴۰	۴۰	۵	۱۰



۱۴۰۵

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

--	--	--	--	--

